

## مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

جمعه اول ماه ۱۳۸۸ برابر با ۲۳ اکتبر سال ۲۰۰۹ میلادی  
\* در هر حال کاهش تنش ها در سطح بین المللی بنبغ مردم ایران است.  
من بار ها این را گفته ام و این یکی از آن نکاتی است که روی آن تاکید  
دارم و معتقدم که در رابطه با قدرت های بزرگ هر چه بیشتر تنش ها  
تقویت بشود، جمهوری اسلامی فرصت بیشتری پیدا میکند که خودش را  
توجیه بکند. ... بنا بر این بنبغ مردم ایران است که صحنه خلوت بشود و  
به تنهایی با جمهوری اسلامی رو در رو بشود. این تعیین کننده خواهد  
بود. بقیه در صفحه ۷

## بناپارت بازاری؟

نوشته : جیمز بوکان - ترجمه : نصرالله قاضی  
در این مقاله تحقیقی جیمز بوکان سعی کرده است که بیک بررسی دقیق و  
برخاسته از اخبار و اطلاعات صحیح بپردازد و دلایل بن بست های  
امروزی رژیم ایران را در میان تاریخ و فرهنگ ایران جستجو کرده و به  
انقلاب مشروطه ایران بر گردد. جیمز بوکان به سنوالاتی که گاهی هم با  
زرق و برق در سیاست ایران مطرح میشود مثل مقایسه عملکرد سیاسی-  
اقتصادی دولتهای رفسنجانی/ خاتمی با دولت احمدی نژاد ، ترکیب طبقاتی  
بلوک سبزه ها ، پایگاه اجتماعی حامیان رژیم ، نقش دقیق نیروهای مسلح و  
سپاه پاسداران در ساختار قدرت در ایران و نقش بخشهای بیرون از قدرت  
روحانیون میپردازد . وی سعی میکند در این مقاله در حالیکه هر دو  
بحران یعنی بحران هسته ای و بحران تقرب در انتخابات امسال هنوز در  
جریان هستند تحلیلی را ارائه دهد که میتواند نوری بر تاریکی های رژیم  
ایران بیفکند بقیه در صفحه ۱۴

## مصاحبه ی صفائی با شهاب شکوهی ! پای صحبت دگراندیشان؟ گفتگو با شهاب شکوهی

با توجه به رویدادهای اخیر ایران و جنبش سبز با تمام دگرگونی هایش که  
نه تنها ما بلکه افکار عمومی جهان، شاهد آن هستیم،  
بقیه در صفحه ۱۸

## جوایز جنگ و صلح

هوارد زین  
ترجمه آزاده ارفع  
وقتی شنیدم جایزه صلح نوبل به باراک اوباما داده شده یکه خوردم.  
هنگامی که می بینی به رئیس جمهوری که دارد دو تا جنگ را هدایت می  
کند جایزه صلح نوبل می دهند دچار شوک واقعی می شوی....  
بقیه در صفحه ۲۰

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

## از اقدام اعتراضی کارگران اهواز حمایت می کنیم

کارگران کارخانه ی لوله بتونی اهواز، در اعتراض به عدم پرداخت ۱۰  
ماهه حقوق معوقه ی خود در میدان شهدای اهواز تجمع اعتراضی بر پا  
کردند. این تجمع کارگر...  
بقیه در صفحه ۲

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

## صدور احکام زندان برای اعضای سندیکای شرکت نیشکر هفت تپه را قویا محکوم می کنیم!

دستگاه های امنیتی و قضائی رژیم جمهوری اسلامی مدتهاست که  
سرکوب سندیکای شرکت نیشکر هفت تپه را در دستور کار خود قرار داده  
و بقیه در صفحه ۲

## سخنی با دانشجویان دانشگاه ها در ایران. بر وطن ما چه رفته است و جایگاه مبارزات شما در کجاست؟

احمد نوین

بقیه در صفحه ۳

## بلوچستان در چنبره ی خشونت کور

ارژنگ بامشاد

باید به روشنفکران بلوچ یادآور شد که دفاع کور و احساساتی از اقدامات  
تروریستی جنرال، هر چند همسویی با فضای احساسی جوانان تحت ستم  
بلوچستان باشد، اما نمی تواند در راستای منافع درازمدت جنبش مردمی  
و مظلومانه مردم بلوچ و ساکنان بلوچستان تلقی شود.  
بقیه در صفحه ۱۱

## ولایت ضد کارگری

حکایت "مازاد" شدن طبقه کارگر در نظام اسلامی ایران از زبان مقام  
خانه کارگر.

\*اگر بر سر خصوصی کردن یا آنطور که به طنز میگفتند "اختصاصی  
کردن" مال و دارایی و سرمایه مردم اختلاف بود، بر سر "خصوصی  
کردن"،

"اختصاصی کردن"، "شخصی کردن"، "فردی  
کردن"، "غیرسیاسی کردن" درد و رنج...

بقیه در صفحه ۱۲

## از اقدام اعتراضی کارگران اهواز حمایت می کنیم

## صدور احکام زندان برای اعضای سندیکای شرکت نیشکر هفت تپه را قویا محکوم می کنیم!

دستگاه های امنیتی و قضائی رژیم جمهوری اسلامی مدتهاست که سرکوب سندیکای شرکت نیشکر هفت تپه را در دستور کار خود قرار داده و از تابستان امسال در شعبه دوم دادگاه انقلاب نذفول محاکمه اعضای سندیکا را به جریان انداخته اند.

اعضای سندیکای شرکت هفت تپه با اتهاماتی بی پایه همچون تبلیغ علیه نظام از طریق مصاحبه با رسانه های خارج از کشور، ارتباط با افراد معاند نظام، تشکیل سندیکای غیر قانونی، تحریک کارگران علیه شوراهای اسلامی و علیه سران نظام مواجه شده اند. کارگران همراه وکیل مدافع شان محمد اولیای فر، با حضور در جلسه به صورت مستند بی پایه بودن همه ی این اتهامات را یک به یک اثبات کرده اند. اما از همان اول روشن بود که مقامات قضائی رژیم اسلامی، که آلت دست ارگان های سرکوب دستگاه ولایت هستند، گوششان نه به دلالت و نه به شواهد ارائه شده توسط کارگران و وکیل مدافع آنان بدهکار نیست.

سرانجام در هفته پایانی مهرماه دادگاه تجدید نظر اهواز احکام صادره برای فعالان شناخته شده ی سندیکای کارگری کشت و صنعت هفت تپه را صادر کرد. برپایه این احکام علی نجاتی رئیس هیأت مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، فریدون نیکوفرد نایب رئیس، جلیل احمدی عضو هیأت مدیره و قربان علی پورمنشی سندیکا هریک به ۶ ماه حبس تعلیقی شده اند همچنین محمد حیدری مهر عضو دیگر هیأت مدیره سندیکای کارگران هفت تپه به ۴ ماه حبس تعزیری و ۸ ماه حبس تعلیقی محکوم شده است. پس از صدور این احکام، حراست کارخانه هفت تپه مانع از ورود ۵ نفر از اعضای سندیکا، که برای آنها حکم زندان صادر شده بود، به صحن کارخانه شد و اسامی آنها را در فهرست افراد ممنوع ورود به کارخانه قرار داد. این اقدام برنامه ریزی شده نشان می دهد که هدف اصلی دستگاه سرکوب جداساختن ساختن سندیکا از کارگران کارخانه و انحلال تدریجی آن می باشد.

این احکام در شرایطی برای فعالان سندیکایی هفت تپه صادر شده که مطالبات کارگران این مجتمع عظیم همچنان بی پاسخ مانده است. کارگران توسط سندیکای برگزیده خود خواهان این مطالبات شده اند :

پرداخت حقوق های معوقه ،  
اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و افزایش دستمزدها،  
پرداخت اضافه کاری کارگران،  
حذف کارت ورود و خروج به کارخانه( روالی که قبلا وجود نداشته است)،

جلوگیری از اخراج کارگران موقت که قرار بوده است با تلاش سندیکا رسمی شوند.

کارگران شرکت نیشکر هفت تپه در شمار زحمت کش ترین کارگران ایران هستند. نی بری در گرمای سوزان خوزستان سخت ترین و زیان آورترین شرایط کار را به آنها تحمیل کرده است. و این در حالی است که دستمزد آنها ماهها پرداخت نشده، اضافه کاری های آنها توسط مدیریت ریوده می شود و خانواده های آنها محکوم به گرسنگی می شوند. متقابلا" آیت الله های شکر و آقا زاده های آنها در همدستی با دستگاه ولایت، با استفاده از ارز ویژه وارداتی وامکانات انحصاری سپاه پاسداران میلیاردها ثروت اندوخته و صنعت قند کشور را به آستانه ورشکستگی رسانده و موقعیت هزاران هزار کارگر زحمتکش این صنعت را به خطر انداخته اند.

هیئت اجرایی سازمان ما ضمن محکوم کردن احکام صادره برای فعالان شناخته شده سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه ، خواستار آزادی بی قید و شرط همه فعالین کارگری از جمله: منصور اسانلو، ابراهیم مددی و مهدی فراخی شاتدیز، فرزاد کمانگر، فعالان کارگری دستگیر شده در روزجهانی کارگرسال ۱۳۸۸ (اول ماه مه ۲۰۰۹) در پارک لاله و ... لغو بیدرنگ احضارها و احکام صادر شده علیه آنها می باشد. ما همچنین از کلیه نهادها و تشکل های کارگری در ایران و خارج از کشور می خواهیم که کارزار هر چه وسیع تری را برای لغو این احکام ضدانسانی و ضدکارگری آغاز کنند.

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران!

زنده با آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اول آبان ماه ۱۳۸۸ - ۲۳ اکتبر ۲۰۰۹

کارگران کارخانه ی لوله بتونی اهواز، در اعتراض به عدم پرداخت ۱۰ ماهه حقوق معوقه ی خود در میدان شهدای اهواز تجمع اعتراضی بر پا کردند. این تجمع کارگری مورد حمایت مردم قرار گرفت . با حضور جمعیت حمایت کننده، خواست صنفی کارگری به یک اعتراض توده ای علیه دولت اسلامی تبدیل شد. کارگران و مردم حامی با سر دادن شعار "با مرگ یا عدالت" ؛ " زندگی در ایران حق مسلم ماست"؛ " دولت کودتا، استعفاء ! استعفاء" ، پیوند مبارزات مطالباتی کارگری و خواست های عمومی مردمی را اعلام کرده و عزم خود برای رسیدن به هدف های مشترکشان را با راه پیمایی در مرکز شهر اهواز - چهارراه نادری - نشان دادند.

عدم پرداخت حقوق کارگران، آن هم به مدت ده ماه، با توجه به تورم ۲۵ درصدی، به معنای نابودی کامل دستمزد کارگران است. کارگری که ده ماه دستمزدش را دریافت نمی کند، چگونه باید زندگی خود و خانواده اش را تامین کند؟ این زورگونی در شرایطی که تورم لجام گسیخته بیداد می کند، عملاً مزد و حقوق بگیران را به روز سیاه می نشاند. سقوط به گرداب فقر فلج کننده، در شرایطی دامن کارگران را گرفته است که دولت جمهوری اسلامی میلیاردها تومان را هزینه نیروهای سرکوب و طرح های ماجراجویانه اش می کند.

از این روست که به پرتگاه فقر کشانده شدن کارگرانی که دستمزدشان را به موقع دریافت نمی کنند، بیش از هر چیز از نتایج سیاست های اقتصادی خانه ویران کن دولت جمهوری اسلامی است. سیاست های دولت برگمارده ی ولی فقیه، چه امروز و چه در سال های گذشته، سیاست های ناظر بر چپاول کامل اقتصاد تولیدی کشور و بی اعتنائی به ضرورت های توسعه ی آن بوده است. تورم فلج کننده، بیکاری گسترده و ورشکستگی بسیاری از واحدهای اقتصادی که عملاً به درهم ریختگی عمومی اوضاع اقتصادی منجر شده، محصول همین سیاست هاست.

تجمع اعتراضی و تظاهرات مشترک کارگران لوله بتونی اهواز با مردم شهر، راه پیوند حرکت های صنفی - مطالباتی با اعتراضات سیاسی - عمومی را به خوبی نشان می دهد. چنین حرکت های متحد و مشترکی است که پایه ی توده ای جنبش را مستحکم می کند؛ امکان سرکوب حرکت های توده ای را به حداقل می رساند؛ دستگاه سرکوب را فلج کرده و قدرت بسیج و تداوم اعتراضات توده ای را به شکل چشم گیری افزایش می دهد. پیوند جنبش صنفی و کارگری با جنبش اعتراضی سیاسی مردمی، زمینه ی شکل گیری و تقویت تشکل های کارگری و سازمانیابی مردمی را نیز فراهم می آورد.

سازمان ما ضمن حمایت از اقدام اعتراضی کارگران اهوازی و تاکید بر ضرورت پیوند هر چه بیشتر جنبش های مطالباتی کارگران و دیگر اقشار مردمی با جنبش های سیاسی - عمومی از تمامی فعالین کارگری و سیاسی می خواهد که برای تداوم جنبش اعتراضی مردم و مستحکم تر کردن پایه های این جنبش، بر گسترش جنبش های صنفی - مطالباتی کارگری و اعتراضات سیاسی - عمومی پای فشارند و هم زمان از تمامی فرصت های پیش آمده برای سازماندهی اعتراضات سیاسی توده ای بهره گیرند. قوی تر شدن نقش جنبش مطالباتی کارگری در اعتراضات سیاسی - عمومی ، آینده ی جنبش را با چشم اندازهای امیدبخشی همراه می سازد.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)

دوم آبان ۱۳۸۸ - ۲۴ اکتبر ۲۰۰۹

.....

## سخنی با دانشجویان دانشگاه ها در ایران. بر وطن ما چه رفته است و جایگاه مبارزات شما در کجاست؟

احمد نوین

سعید امامی که کلیدی ترین فرد عامل " قتل های زنجیره ای " بود، در آخرین روزهای بهار ۱۳۷۸ در زندان خودکشی شد. گفتند که " واجبی خورده و مرده است. او مدیرکل وزیر اطلاعات رژیم بود.

بر بستر افشاء جناباتی که به قتل های زنجیره ای مشهور شد، در ابتدا این جنایات وحشتناک، ماجراجویی برخی از عناصر خودسر وزارت اطلاعات نامیده شد. اما، افکار عمومی با توجه به اسناد و مدارک متعدد دریافت که " حاج سعید" در رأس باندی از عاملان قتل های زنجیره ای بوده است که محمد مختاری، پوینده، پروانه اسکندری، فروهر، پیروز دوانی، مجید شریف و ... را در پانزدهم ۱۳۷۷ بقتل رسانده بودند و فزون بر آن در سال های قبل از ۱۳۷۸ نیز در جنایات بسیار دیگری دست داشته اند. آشکار شد که آمران این قتل ها از پشتیبانی مقامات عالی رتبه نظام تا بالاترین رده ها برخوردار بوده اند.

افکار عمومی میخواست که نه تنها از اسرار همه ماجراهای خونین توطنه هانی که در طول سال ها، جان فعالین و مخالفین ضد رژیم را گرفته بود آگاه شود، بلکه فزون بر آن اصرار داشت که بدانند آمران این قتل ها چه کسانی بودند. مردم خواهان محاکمه آمران و عاملان آن جنایات فحیح بودند.

امروزه یکی از آمران جنایات مخفی در ایران، که به حکم او چندین هزار زندانی سیاسی ایران به قتل رسیدند را، همه میشناسند. او روح الله خمینی رهبر سابق جمهوری اسلامی است. حکم نابودی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ که توسط خمینی صادر شده بود، علنی شده است. ایت الله حسینی منتظری همان زمان به این جنایات اعتراض نموده بود. عناصر و نیروهای مبارز اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز در همان زمان و بطور علنی بر علیه آن جنایات اعتراض و افشاکاری کردند.

رهبران و صاحب منصبان جمهوری اسلامی ایران، از همان ابتدا با دوز و کلک با مردم برخورد کرده اند و اکنون نیز ادامه میدهند. خمینی یکی از ماهرترین کارگردانان این نظام جهل و جنایت بود. او در عین حال که از رونفت اسلامی صحبت میکرد، حکم قتل عام زندانیان سیاسی را صادر میکرد.

خمینی در نوفل لوشاتو ( فرانسه ۲۰ مهرماه ۱۳۵۷ در دوران ستم شاهی) در مصاحبه مطبوعاتی میگفت " دانشگاه که مرکز علم و سازنده آینده ملت است، تعطیل است. نمیگذارند کارش را بکند. میریزند توی آن زن و مردش را میزنند. زخمی میکنند و یا میگیرند و میبرند در حبس ها، دانشجو را کتک میزنند و میکشند."

اما همان زمان نیز به وضوح میدانست که در حکومت اسلامی اش (که خطوط آنرا در رساله اش ترسیم نموده بود) پاسخ مردم آزادی خواه و برابری طلب را با ضرب و شتم، زندان، شکنجه و اعدام خواهد داد. امری که هم در زمان حیات خودش و هم اکنون در نظام مورد علاقه اش، روتین کار دستگاه حکومت بوده و است.

به هر رو، بر بستر افشاء عملکرد های سعید امامی " حاج سعید" و در رابطه با طرح سرکوبگرانه او در مورد قانون مطبوعات بود، که روزنامه " سلام " در بعدازظهر ۱۷ تیرماه ۱۳۷۸ توقیف شد. در یامداد روز ۱۸ تیر مزدوران رژیم با حمله به کوی دانشگاه در امیر آباد، تلاش کردند که با دست زدن به اعمال جنایتکارانه، دانشجویان را که به تعطیلی روزنامه سلام معترض بودند، خاموش و سرکوب نمایند.

این دانشجویان شجاع و مبارز بودند که پس از حمله به کوی دانشگاه، با مقاومت و مبارزه شان، کوس رسوئی رژیم را در سراسر ایران به صدا در آوردند و با ۶ روزی مبارزه و مقاومت، ایران را لرزاندند. ۶ روزی که لرزه مرگ را به ستون فقرات رژیم انتقال داد. با یادآوری این واقعه تاریخی بجاست که در رابطه با مبارزات و جایگاه دانشگاه، دانش اندوختگان و دانشجویان، به گذشته تاریخی این مبارزات بمتابیه " گذشته چراغی فرا راه آینده"، نظری بیافکنیم.

واقعیت اینست که از زمان تأسیس دانشگاه در ایران ( ۱۳۱۳ ) در فقدان احزاب واقعی و متکی بر مردم مبارز و ترقی خواه، دانشجویان همانند قلب تپنده جامعه در رابطه با تحولات کشور، عکس العمل نشان میداده و میدهند.

با لو رفتن گروه ۵۳ نفر و در رأس آنها تقی اراتی، در زمان حکومت خود کامه پهلوی اول ( رضا شاه )، حکومت متوجه شد که دانشگاه تنها کارهای متخصص در رشته های مختلف علمی به جامعه تحویل نمیدهد. بلکه دانشجویان و دانش آموختگان در گسستن از سنتهای ارتجاعی و روی آوری به تجدد و ترقی خواهی، میتوانند پیام آوران آزادی و برابری برای جامعه شان نیز باشند.

زندان و شکنجه گروه ۵۳ نفر و قتل تقی اراتی در زندان، نتوانست جلوی پیشروی تجدد و ترقیخواهی را سد کند. دانش آموختگان و دانشجویان ایران پس از فرار رضا خان از کشور و سقوط حکومتش، به مبارزاتشان ادامه دادند. دانشگاه همانند قلب پر احساس جامعه، در میدان مبارزه می تپید و در سال های حکومت دولت ضد استعماری محمد مصدق و مبارزات ملی کردن نفت، دانشجویان مبارز و مترقی با تمام قوا در این مبارزات شرکت نمودند.

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق، این دانشگاه تهران و دانشجویان مبارز آن بودند که در حالی که " احزاب" و رهبران خود گمارده منفعیل بودند، جان بر کف در مقابل دولت کودتا، دربار محمد رضا شاه و امپریالیسم امریکا ( که شاه فراری را به کشور بازگردانده و بر تخت سلطنت نشاند بود)، فد علم کردند و در اعتراض به دربار پهلوی و سفر معاون وقت ریاست جمهوری امریکا ( ریچارد نیکسون ) به تهران، در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ دست به تظاهرات زدند.

در حمله نیروهای مسلح رژیم به دانشجویان در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، شریعت رضوی، قنذچی و بزرگ نیا، سه دانشجوی مبارز و آزادیخواه بدست ماموران سرکوبگر رژیم شاه، به قتل رسیدند و نامشان ثبت در تاریخ آزادی خواهی شد. همچنان که ۱۶ آذر شد.

دانشجو غالباً کمال گراست و روی به آینده دارد. جوان است و از سازندگان آینده. دانشجویان دانشگاه در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، در زمانی که رژیم موفق شده بود که احزاب غیر دولتی را درهم شکنند، به نمایندگی از جامعه داغ ننگی را بر پیشانی رژیم کودتا کوبیدند که تا سرنوشتی رژیم شاه ( و حتی تا امروز ) باعث سرافکنگی آن رژیم بوده و هست.

پس از ۱۶ آذر ۱۳۳۲، رکن ۲ ارتش همچنان مسئولیت استمرار سرکوب و خفقان را بعهده داشت. از سال ۱۳۳۷ با تأسیس سازمان جهنمی ساواک ( سازمان اطلاعات و امنیت کشور) تداوم خفقان، سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام و قتل دهها هزار مبارز ضد رژیم عمدتاً با سازماندهی ساواک شاه، به پیش برده میشد.

با وجود ورود و استقرار گارد نظامی در دانشگاه، اما، دانشگاهیان و دانشجویان با افت و خیز پرجم مبارزه آزادیخواهی و برابری طلبی را همچنان بر افراشته نگاه میداشتند. خاطره جانفشانی ها و سازماندهی هزاران دانشجوی مبارز در آن سالهای سیاه و تا پایان کار رژیم ستم شاهی، همانند ستاره های درخشانی بر فراز جامعه ما همچنان میدرخشد و گرما و امید تداوم مبارزه را در جان و تن دانشجویان و مردم مبارز کشورمان زنده نگه میدارد.

در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بر بستر اوچگیری مبارزاتی که منجر به فرار محمد رضا شاه از ایران و سرنوشتی رژیم پهلوی گردید، دانشجویان و دانش آموزان ایران نیز نقش های ارزنده ای در کنار مبارزات کارگران و دیگر زحمتکشان کشورمان را ایفا نمودند. دانش آموزان و نوجوانان کشور با استفاده بهینه از روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، در سراسر کشور بر علیه رژیم خود کامه خاندان پهلوی و در رأس آنها شخص محمدرضا پهلوی، به میادین و خیابانهای شهرها آمدند و با تأثیر گذاری بر روحیه عمومی ضد رژیمی در کشور، به قدرت تهاجم جنبش آزادیخواهانه مردم بر علیه رژیم سابق افزودند. تظاهرات ۱۳ آبان ۱۳۵۷ دانش آموزان و نوجوانان کشور، در توان بخشیدن به مبارزات جنبش پر خروش ضد سلطنتی و عقب نشینی حکومت و اعوان و انصارش، نقش بسزانی داشت. در سال ۱۳۵۷، جمعیت جوان کشور حدود نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدادند.

جوان دانشجو علاوه بر کمال گرانی، غالباً آرمان گرا نیز هست. لذا، به دلیل جوانی و آرمان گرانی بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت کشور در آن دوران، با توجه به شکست برنامه های نامتعادل و متکی بر مالیخولیایی خود بزرگ بینی مفرط شاه، که آینده ناروشن و ناامید کننده ای را در مقابل نسل جوان قرار میداد، لذا طبیعی بود که دانشجویان مترقی کشور که بری از محافظه کاری و مرتبط به حوزه های معرفتی بودند، در نبود احزاب طبقاتی واقعی و حیطه عمل سراسری، بسرعت به مثابه نبض سیاسی جامعه، درگیر تحولات سیاسی - اجتماعی کشور گردند.

در آن روزهای بحرانی، در بستر تنش های اجتماعی، دانشجویان مبارز، دانشگاههای کشور را به سنگر دفاع از انقلاب مردم برای دست یابی به

آزادی، تبدیل نمودند. جوش خوردن جنبش دانشجویی در آن زمان با دیگر جنبش‌های ضد سلطنتی، از غلظت نخبه‌گرانی‌های پیشین آن کاست و با گام‌های استوار، رادیکال و درکنار و در خدمت مبارزات مردم قرار گرفت.

اما، همین خصصت‌ها و پیوندها، پس از سقوط نظام سلطنتی (بتدریج که قدرت روحانیون و متحدان آنها، میرفت که پایش را در رابطه با اداره جامعه محکم‌تر نماید) برای صاحبان جدید قدرت وحشت‌زا بود.

کاست حکومتی نیامده بود که جامعه را بسوی ترقی و تجدد خواهی واقعی، آزادی خواهی و حاکمیت مردم بر سرنوشتشان، رهنمود دهد. برای آنان مردم وسیله بودند که با توسل به آنها روحانیت بر مسند قدرت تکیه زد. حتی بخش غیر روحانی شریک در قدرت دولتی، در گله‌گذاری از روحیه انقلابی توده‌های طلب‌های آنان میگفت که ما باران خواستیم، اما سیل آمد.

مدتی پس از ارائه اینگونه اظهارات "داهیهان" رئیس دولت موقت، با سازماندهی مخفیانه تعدادی از دانشجویان و جوانان حزب اللهی، سفارت آمریکا در تهران تسخیر شد و این عمل نامنتظر بر عرف دیپلماسی، گذشته از آنکه خسارات جبران‌ناپذیری به اقتصاد کشور وارد آورد و با دادن دستاویز به قدرت‌های غربی، باعث تشدید انزوای بیش از پیش ایران شد، به روح الله خمینی و دیگر محافل قدرت در ایران امکان داد تا با توسل به آن، هم دولت موقت را بزیر بکشند و سلطه حزب الله را بیش از گذشته بر محیط‌های آموزش عالی و جامعه، مسلط گردانند.

از اقدامات سرکوبگرانه نظام اسلامی که اداره کشور را در دست گرفته بود، تلاش برای تسلط انحصاری بر دانشگاه‌های کشور، بویژه دانشگاه تهران بود. عقبت نیز بایورش به دانشگاه‌ها و سرکوب دانشجویان مترقی و مبارز تلاش نمودند که سلطه انحصاری ارتجاع حاکم را بر دانشگاه‌ها و مدارس عالی برقرار نمایند.

مقاومت دانشجویان، اساتید و مدیران آزادیخواه در مقابل تهاجم رژیم آنچنان قاطع بود که عاقبت بدستور مسنولان امور با دمیدن در شیبور مبارزه با تهاجم فرهنگی و بنام "انقلاب فرهنگی" در اردیبهشت ۱۳۵۹ جامعه با انسداد سیاسی روبرو گردید و دانشگاه‌ها بسته شدند. مزدوران رژیم با سه سال سرکوب بی‌وقفه دانشجویان و اساتید آزادی‌خواه تحت لوای "انقلاب فرهنگی"، عملاً نسل قدیم دانشجویان را از دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بیرون راندند و با جایگزین نمودن دانشجویان بسیجی که عمدتاً با استفاده از سهمیه‌های تحصیلی به دانشگاه‌ها راه یافتند، مانع از انتقال تجربه "نسل" قبلی دانشجویان به نسل جدید شدند.

با گذشت سه سال، پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال‌های ۱۳۶۱ - ۶۲، با توجه به علنی‌کردن به اختصار در سطوح فوق‌بدان‌ها اشاره رفت، تا پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق، جنبش دانشجویی ایران، علیرغم تلاش‌ها و جانفشانی‌های بسیار مبارزان و دانشجویان مترقی، وارد مرحله‌ای شد که بی‌شباهت به دوران فترت نبود.

پس از پایان جنگ هشت‌ساله نیز، با صدور فرمان کشتار زندانیان سیاسی توسط روح‌الله خمینی و تشدید سرکوب در جامعه، داس مرگ و خفقان رژیم چندین هزار نفر از مقاوم‌ترین مبارزان کشور را بقتل رسانید. در این کشتارها و سرکوب‌ها، جنبش دانشجویی نیز بی‌نصیب نماند.

پس از بازگشایی مجدد دانشگاه‌ها همچنان هیچ تشکل مستقل دانشجویی اجازه فعالیت در دانشگاه‌ها را نداشت. تنها دانشجویان خط‌امام تحت پوشش انجمن‌های اسلامی می‌توانستند با برخورداری از همه امکانات، به فعالیت بپردازند. در این دوره - شامل دوران جنگ و پس از آن تا سال ۱۳۷۶ - هیچ تشکل دانشجویی بغیر از نیروهای وابسته به دفتر تحکیم وحدت (که در سال ۱۳۵۸ در رقابت با تحریکات ترقیخواهانه دانشجویان بوجود آمده بود) و امثالهم، در محل‌های آموزش عالی اجازه فعالیت علنی نداشتند. تازه همین تشکل‌ها هم نه بعنوان بلندگوی اعتراضات دانشجویی، بلکه، بمنابیه نیروی کمکی به ارگان‌های خفقان و مبلغ رژیم فعالیت میکردند. اما، با تمام خفقان‌ها و با داغ و درفش‌های رژیم، هر کجا که دانشجویان معترض فرصت می‌یافتند، رژیم و عوامل آنرا به چالش می‌طلبیدند.

در سال ۱۳۶۷ که امیدهای ناروشنی به ایجاد تغییراتی در نظام در ذهنیت بخشی از جامعه با توهم در هم آمیخت، اثرات انکارناپذیر آن بر روی دانشجویان نیز محسوس شد. به واقع تحریکات بیرون از دانشگاه، گرمای مبارزاتی مملوسی را بداخل دانشگاه منتقل کرد.

بیم و امید نسبت به امکان تغییرات جدی در جمهوری اسلامی آنچنان توهم‌زا شد که همانند تب، بخش قابل توجهی از جامعه را ملتهب کرده

بود. بر این بستر، توده‌های آزادیخواه، اصلاح‌طلبان رژیم و در رأس آنها محمدخاتمی را سپر کردند تا به میدان بیایند و خواهان برقراری آزادی در کشور شوند. دانشجویان و دیگر جوانان در رأس حرکت خود جوش مردمی، با تمام قوا به میدان مبارزه با خودکامگی‌های ولی فقیه شتافتند.

اکنون که امید به شکستن انسداد سیاسی در جامعه، به قلب و شعور جوانان و دانشجویان نور امید می‌تاباند، جنبش دانشجویی ترقی‌خواه، بمنابیه بازتاب موقعیت نیروهای اجتماعی رشد‌یافته در جامعه، از صحنه دانشگاه خارج شد و به درون جامعه، در کوچه‌ها، خیابان‌ها و میدانی شهرها رخنه کرد و تلاش نمود که شور تحول‌خواهی، آزادیخواهی و برابری طلبی را در روح و جان دیگر شهروندان آزادیخواه، بدمد. در واقع در این دوره، جنبش دانشجویی مترقی در رأس پیکان مبارزات توده‌های حق‌طلب به پیش میتاخت.

امید غیر واقعی به اصلاح‌طلبان دولتی که با سر دواندن جنبش مردم در پابین و لاس زدن با حاکمیت در بالا، در صدد تحکیم پایه‌ها قدرتش بود، در سرخوردگی و ناامیدی بسیاری از مردم مبارز و حق‌طلب، نقشی انکارناپذیر داشت. بازتاب این وضعیت در جنبش دانشجویی نیز با شقه شدن این جنبش و به انفعال کشیدن جنبش رزمنده دانشجویی (که با همدستی و تأثیرات مخرب دفتر وحدت همراه بود) خود را به معرض نمایش گذاشت.

همانگونه که در ابتدای مقاله مورد اشاره قرار گرفت، جنبش دانشجویی بمنابیه قلب تپنده جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، پس از حمله فاشیستی مزدوران رژیم در شامگاه ۱۸ تیر به خوابگاه دانشجویان در امیرآباد تهران و قیام دانشجویان مبارز، پس از چندین روز مقاومت و مبارزه پس از آنکه تشکیلات تحکیم وحدت، پشت جنبش دانشجویی را خالی کرد، در ۲۳ تیرماه ۱۳۷۸ با هجوم وحشیانه ماموران مسلح رژیم درهم شکسته شد.

همین مصاف کوتاه و پرغرور دانشجویان مبارز با رژیم جهل و جنایت، آنگاه که رژیم محاسبه میکرد که مردم تهران از جمله کارگر و زحمتکشان نیز احتمال دارد دست در دست دانشجویان به میدان آیند، رژیم را در ابتدا وادار به عقب‌نشینی کرد. علی‌خامنه‌ای رهبر رژیم با حالی نزار خطاب به "امت همیشه در صحنه گفت: "اگر عکس‌های مرا هم پاره کردند، مداخله نکنید."

اما بمجرد آرایش جدید قوا، در ۲۳ تیرماه نشان داد که "عظوفت اسلامی" او چیزی جز جنگ و دندان‌نشان دادن به مردم و درنده‌خونی، معنای دیگری ندارد. "جنبش اصلاح‌طلبی" پس از سرکوب جنبش دانشجویی ۲۳ تیرماه، عملاً و رسماً مرد. اما اصلاح‌طلبان دولتی نمردند و پس از تحمل شکست‌های متعدد در ستیزه‌جویی با حاکمیت، پذیرفتند که در حاکمیت ولی فقیه، حتی مقام ریاست جمهوری در این نظام نیز سمتی هم طراز آپاراتچی است. این بواقع مرثیه‌ای "اصلاح طلبانه" بر مزار اصلاحات در نظام واقعاً موجود اسلامی ایران بود.

پس از عبور از سنگلاخ "اصلاح‌طلبی"، جنبش دانشجویی که در دوره اول ریاست جمهوری محمد خاتمی، ضربات جانکاهی دریافت نموده بود، باز اندیشی در مورد یافتن راه خروج از بن‌بست "اصلاح طلبانه" در دستور کارش قرار گرفت. جنبش دانشجویی به واقع از ابتدای پیدایش، با سه‌گرایش درون خود روبرو بود؛ اندیشه مارکسیستی، ناسیونالیستی و مذهبی.

پس از شکست تفکرات اصلاح‌طلبانه در ذهنیت آرمانگرایانه و تکامل‌گرایانه بخش قابل توجهی از دانشجویان مترقی، از آنجا که این قشر جستجوگر و غالباً چشم به آینده دارد، لذا، گرایش‌های چپ و عمدتاً متمایل به مارکسیسم در میان این دانشجویان، پایگاهی گسترده‌تر پیدا کرد.

رژیم که با تعطیلی دانشگاه و دیگر مراکز آموزش عالی و تسویه‌های بی‌شمار در بین دانشجویان و اساتید و گسیل تعداد قابل‌ملاحظه‌ای دانشجوی بسیجی و طرفدار رژیم تصور میکرد که تا سالیان سال، محیط‌های آموزش عالی را از ترقی‌خواهی و نفوذ افکار پویا، "حفاظت" نموده است، در کمال ناپاوری با نسل جدیدی از دانشجویان روبرو شد که تصور میکرد با تحمیل سرکوب و خفقان به دانشگاه‌ها، از "شر" شان راحت شده است.

تمامی آرزوهای ارتجاعی رژیم، که تصور میکرد با بگیر و ببندها، از نفوذ افکار مترقی بدانشگاه‌ها جلوگیری خواهد کرد، باطل از کار در آمد. بازتولید رفتار و مناسبات اجتماعی دانشجویان، متناسب با جامعه بود. جامعه با پشت سر گذاشتن تجربه هشت سال ریاست جمهوری اصلاح‌طلبان و فزون بر آن تسلط آنها بر مجلس، به هیچ دستاورد مملوسی در تحکیم پایه‌های دموکراسی از جمله آزادی تشکیلات احزاب و تشکل‌های

مستقل مردمی، مطبوعات آزاد، و نهادهای شاد حق شهروندی دست نیافته بود. از طرف دیگر عقب نشینی های مقتضای اصلاح طلبان دولتی در مجلس اسلامی (که اکثریت کرسی های آن را تصاحب نموده بودند) از جمله در رابطه با قانون مطبوعات نیم بند، که تنها با صدور حکم حکومتی ولی فقیه بدون مقاومت جا زده بودند، مردم را نسبت به اصلاح طلبان نا امید نموده بود.

لذا اکثر مردم در انتخابات ۱۳۸۴ از شرکت کاندیداهای اصلاح طلبان دولتی استقبال نکردند و لذا دست جناح محافظه کار رژیم برای تقلبات گسترده باز تر شد و کاندید مورد نظر ولی فقیه (محمود احمدی نژاد) سر از صندوق انتخابات ریاست جمهوری بیرون آورد.

در دوران چهار ساله اول ریاست جمهوری احمدی نژاد بنظر میرسد که جنبش دانشجویی متناسب با آموزش های بدست آورده در چند دهه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، سرخورده از اصلاح طلبان دولتی و متفر از ولی فقیه و اعوان و انصارش، متمایل به نگرش به افق های دیگری گردید. در این مسیر دانشجویان متمایل به چپ و سوسیالیسم توانستند توجه بسیاری از دانشجویان مبارز و ضد رژیم را بخود جلب نمایند.

جلب توجه دانشجویان به افکار چپ مترقی و سوسیالیستی در دوران اول ریاست جمهوری احمدی نژاد، انچهان آشکار شد که برخی از سخنگویان و قلمزنان اصلاح طلب دولتی در صدد بر آمدند که برای رفع "خطر"، توجه محافظه کاران و عمله و اگره آنها را به ضرورت سرکوب این دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب جلب نمایند.

متأسفانه چپ روی و جدا کردن صفوف برخی از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب از توده دانشجویی، به پائین آمدن توان مقابله با سرکوب های شدید این دانشجویان منتهی شد. تجربه نشان داده است که دانشجویان چپ و مترقی، همانند ماهی در دریای مبارزات توده های دانشجویان معترض به رژیم، از حفاظ امنیتی بهتری برخوردارند. در مقابله مؤثر تر با سرکوب و خفقان رژیم، عدد بزرگ، تأثیرات انکار ناپذیری دارد.

تسلیم نشدن، مقاومت، مبارزه و تداوم ایستادگی جنبش دانشجویی در سطوح گسترده و مواردی کشوری در مقابل سرکوب های دولت احمدی نژاد و ولی فقیه در چهار سال گذشته نیز، برگ های پرافتخار دیگری بر دفتر مبارزات ترقیخواهانه جنبش دانشجویی، افزوده است.

دانشجویان مبارز و مترقی ایران در این دوران، با وجود انواع و اقسام روش ها و اعمال خفقان زای رژیم از قبیل اخراج، بازداشت، ضرب و شتم، زندان، شکنجه و ... سر تسلیم فرود نیاوردند و با تمام لطماتی که بر وجودشان وارد میامد، از دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و حقوق خودشان و مرادشان، سرفراز دفاع نمودند.

با برگزاری انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران و افشای تقلبات گسترده و کودتای انتخاباتی، دانشجویان که در دوران تعطیلی بسر میبردند، همراه و همدوش جوانان، زنان، کارگران در ابتدا در صفوف تظاهرات میلیونی شرکت کردند.

بسیاری از دانشجویان که بهمراه دیگر مردم مبارز و آزادیخواه که با سپر کردن برخی از رهبران اصلاح طلب دولتی نظیر میرحسین موسوی و مهدی کروبی، بر علیه رژیم و تقلبات و کودتای انتخاباتی، بر علیه محمود احمدی نژاد، علی خامنه ای و سیاست ها و عملکردهای فاشیستی آنها در تظاهرات ها شرکت نموده بودند، در یورش گله های مزدوران رژیم به صفوف تظاهر کنندگان، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، دستگیر و روانه بازداشت گاههای مخوف رژیم شدند. آمران و عاملان سرکوب از هیچ چنابیتی فرو گذار ننمودند. زندان شکنجه و در مواردی تجاوز جنسی به جوانان دستگیر شده، روتین کار مزدوران رژیم بود. بطور مثال اعمال روش های بشدت غیر انسانی در زندان کهریزک آنچنان مؤثر و گسترده افشای شد که نام زندان کهریزک، نام زندان ابوغریب و شکنجه های امریکانیان به زندانیان عراقی را در ذهن تداعی مینمود.

شدت سر کوب و کشتار جوانان حق طلب و آزادیخواه در تظاهرات آنچنان بود که برای جلوگیری از پرداخت هزینه های سنگین تر، تاکتیک تظاهرات میلیونی تغییر کرد.

بقصد پراکندن نیروهای سرکوبگر رژیم و تداوم جنبش اعتراضی، تظاهرات ها در نقاط مختلف تهران و دیگر شهرها، سازمان دهی شد. بهرور مابین زمان برگزاری تظاهرات ها، برحسب موقعیت، فاصله ایجاد شد. اما، تحركات مردم از نفس نیافتاد.

هر چند که جنبش اعتراضی برای احتراز از پرداخت هزینه های سنگین، از نشان دادن قدرت اش در فواصل زمانی کوتاه خوداری کرد، اما، از هر فرصت و از هر وسیله ممکن و روش قابل اجرا، برای رساندن صدا و

خواست اش در رابطه با نابودی نظام چهل و جنایت حاکم بر کشور ما، استفاده بهینه کرده و میکند.

ولی فقیه، دولت کودتای انتخاباتی و همه ابزار سرکوب آنها با نزدیک شدن زمان بازگشایی دانشگاهها به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید، دچار لرزه مرگ شدند. تهدید به سرکوب های شدیدتر کردند. الدرمد بلدم نمودند. تهدید به تعطیلی دانشگاهها نمودند. در تهران و شهرستان ها صدها دانشجو را احضار و مورد تهدید قرار دارند. در برخی نقاط برای پدر و مادر دانشجویان خط و نشان کشیدند. در مواردی دانشجویان را دستگیر و روانه زندان ها کردند. احمقانه شان تصور کردند که زهر چشم های کاری از دانشجویان گرفته اند. بخیال خودشان، دانشجویان آزادیخواه را در جایشان میخکوب نمودند.

رئیس دانشگاه صنعتی اصفهان به بیش از ۵۰ خانواده دانشجویان که فرزندان مبارز آنان در جنبش اعتراضی اخیر شرکت داشتند، اخطار داد. تنها در دانشگاه صنعتی اصفهان نیست که سرکوب دانشجویان، در دستور کار قرار گرفت، در حال حاضر تعداد زیادی از دانشجویان در سراسر کشور "بجرم" فعالیت و یا گرایش سیاسی از تحصیل محروم شده اند. بنابر گزارش سایت خبری ادوار نیوز "تعدادی از دانشجویان امسال نیز همانند سال قبل در کنکور کارشناسی ارشد ستاره دار و محروم از تحصیل شده اند."

بعلت "شرکت در تجمعات مسالمت آمیز صنفی و فعالیت های دانشجویی" ۲۰ نفر از دانشجویان دانشگاه هنر به کمیته انضباطی احضار و یک نفر دیگر به دادگاه انقلاب احضار شده اند.

بنابر گزارش خبرنگار امیرکبیر "طی اقدامی ناگهانی سه ساختمان کوی دانشگاه بالاجبار تخلیه شد. ساختمان های ۲۰ و ۲۱ که دانشجویان کارشناسی در آن ساکن بودند و همچنین ساختمان ۲۳ که متعلق به دانشجویان کارشناسی ارشد می باشد و در ضلع جنوبی کوی دانشگاه تهران واقع شده اند و همچنین مشرف به خیابان های امیر اباد شمالی می باشند، از جمله ساختمان هایی است که ساکنین آن تخلیه شده اند."

فرمانده سپاه پاسداران که در گردهم آتی مسنولان بسیج دانشجویی دانشگاه های ایران سخن می گفت، نا آرامی های پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران را "بزرگترین خطر برای محتوای نظام و انقلاب اسلامی طی سی سال گذشته و حتی خطرناک تر از جنگ هشت ساله ایران و عراق" توصیف کرده

بنابر گزارشات خبرگزاری هرا نا دهها دانشجو به حبس های کوتاه، میان مدت و بلند مدت محکوم شدند. از جمله: رها حاج میرزایی، فعال حقوق کودک به ۱۰ سال و ۴ ماه حبس تعزیری، مهدی گرایلو، فارغ التحصیل فیزیک دانشگاه صنعتی شریف و دانشجوی کارشناسی ارشد ژئوفیزیک دانشگاه تهران به ۵ سال حبس تعزیری، کیوان امیری الیاسی، به ۵ سال حبس تعزیری، علی کاتپوری، به ۳۲ ماه حبس تعزیری، مهدی بخارایی، به ۳۲ ماه حبس تعزیری، مهدی الله یاری، به ۲ سال حبس تعزیری محکوم شده اند. بسیاری از دانشجویان مبارز در ماه های گذشته به حبس تعلیقی (قرار گرفتن در زیر شمش "داموکلس" رژیم) محکوم شده اند. مجید اشرف نژاد به ۳ سال حبس تعزیری به مدت ۵ سال تعلیق، صدرا پیر حیاتی، ساناز الله یاری، امیر حسین محمدی و ... و نیز بسیاری از دانشجویان این طیف دانشجویی در انتظار دریافت حکم یا تشکیل دادگاه می باشند.

این همه بمثابه "مشت نمونه خروار" است. اگر قرار میبود که لیست سرکوب دانشجویان در سه ماهه اخیر در این مقاله بطور کامل منتشر شود، آنگاه تنها این لیست، بقدر یک کتاب بر صفحات این نوشته می افزود، لذا به همین مختصر یادآوری بسنده میشود.

با همه این سرکوب ها، اما، در اولین روز بازگشایی دانشگاهها و دیگر مراکز آموزش عالی، مقامات رژیم که برای ایراد نطق های افتتاحیه به دانشکده ها مراجعه نموده بودند، توسط صفوف بهم فشرده دانشجویان هو و افشای شدند. دانشجویان در شرایط گستردگی تور اختناق و خطر پرداخت هزینه های بسیار سنگین، با شعار های "مرگ بر دیکتاتور، چه رهبر، چه دکتر" نفرت و انزجارشان از رژیم ولایت فقیه (جمهوری اسلامی ایران) را مجدداً به اطلاع افکار عمومی رساندند.

این بار نیز پاسخ رژیم اعزام مزدوران سرکوبگر بود. اما، این یورش های نیز با مقاومت دانشجویان روبرو شد. بنظر میرسد که ولی فقیه و دولت پادگانی احمدی نژاد در صورت ضرورت از پادگانی کردن دانشگاهها نیز ابائی ندارند.

باتوجه به شرایط متحول جامعه و بویژه پس آن همه کشتار و جنایات که توسط مزدوران رژیم قبل از روز قس انجام شد و شرکت گسترده تودهای

معتز در صفوف بهم فشرده و در تهران و بسیاری از شهرهای دیگر ایران در روز قدس، واضح است که مردم از روحیه مبارزاتی بالایی برخوردارند و مایل نیستند که دست از خواسته‌های آزادیخواهانه و برابری طلبانه شان و مقابله با رژیم بردارند. دیگر قدر قدرتی رژیم در ذهنیت مردم در هم شکسته شده است. همین مردم از شکافهای ایجاد شده در بالای رژیم استفاده بهینه میکنند و رهبران اصلاح طلب دولتی را که به آنها پناهنده شده اند، بدنبال خود روان نموده اند. مهدی کروی در آخرین گفتارش پس از آنکه در نمایشگاه مطبوعات مورد حمله گله های وحشی حزب الله مدافع ولی فقیه و احمدی نژاد قرار گرفت در گفتاری در "یو توب" چنین اظهار نظر کرد: "در چنین شرایطی ما در هر صحنه ای حاضر میشویم..... قبلاً داعی داشتیم که بدوستانمان نگویم که کجا میرویم، اما حالا میگویم کجا خواهیم رفت. ... هیچگاه از میدان بدر نخواهیم رفت. محکم و قرص ایستاده ایم و از هیچ چیزی هم باک نداریم."

در چنین هنگامه ای، تلاش رژیم در پادگانی کردن دانشگاهها و مقاومت و مبارزه دانشجویان مبارز و آزادیخواه برای برچیدن بساط گله های سرکوبگر رژیم و در تداوم قیامهای خیابانی مردم، میتواند صحنه دانشگاهها را به رویارویی عظیم دانشجویان و مزدوران رژیم تبدیل کند. اگر در این رویارویی، اساتید مترقی دانشگاهها، معلمان، دانش آموزان، زنان، کارگران در همراهی با دانشجویان و بطور کلی در تداوم جنبش اعتراضی اخیر و در دفاع از آزادی و برابری به ایفای سهم و هماهنگی ادامه دهند (و جنبش دانشجویی نیز در همراهی و هماهنگی با دیگر اعتراضات مردمی)، آنچنان دندانهای خونریز رژیم در دهان دریده اش در هم کوبیده خواهد شد که بیهودگی، ناکارانی و شکست استفاده از اهرم سرکوب رژیم در بخاموشی کشاندن مقاومت و مبارزه مردم، در مقابل دیدگان افکار عمومی در ایران و همچنان در معرض دید افکار عمومی جهان نیز قرار خواهد گرفت.

دانشجویان مترقی و مبارز علاوه بر مبارزه مداوم با عوامل سرکوب رژیم، باید با تمام قوا علیه افکار ارتجاعی بنیادگرایان اسلامی و هر تفکر غیر علمی و ارتجاعی دیگر، فد علم کنند. رهبر نظام که با علوم انسانی مخالفت میکند در سالروز "حضرت معصومه"، ادعا کرده است که اساسی ترین کار یک جامعه " شکل گیری نظام مبتنی بر دستورات قرآن و اسلام " است و "پایه و اساس علوم انسانی را باید در قرآن جستجو کرد". این یاهو ها میتوانند با پژوهش های علمی دانشجویان مترقی و از جانب دانشجویان پاسخی شایسته دریافت نماید.

دغلکاری علی خامنه ای زمانی ملموس تر میشود که به تلاش های مزورانه صاحب منصبان رژیم اش توجه شود که سعی میکنند که حتی با توسل به سرقت علمی، در محافل علمی، خود را پژوهشگر علمی - در مواردی که پایه و اساس آن در قرآن جستجو نمیشود- معرفی نمایند.

البته در تمام طول حیات جمهوری اسلامی، از صدر تا ذیل این رژیم همواره " نان به نرخ روز " خورده اند. خبرنامه اینترنتی نیچر نیوز Naturenews وابسته به نشریه علمی معتبر نیچر Nature در گزارشی به بررسی جنجال ناشی از اتهام کپی برداری از مقالات علمی علیه کامران دانشجو، وزیر علوم، و حمید بهبهانی، وزیر راه و ترابری در کابینه محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، پرداخته است.

این گزارش با عنوان "وزیران ایرانی در جنجال سرقت علمی" چاپ شده و در آن آمده است که براساس تحقیقات نشریه نیچر، دو تن از وزیران دولت ایران در نوشتن و چاپ مقالاتی همکاری داشته اند که بخش عمده ای از آنها از نوشته های دیگران کپی شده است.

دانشجویان در مقابله با سرکوب ها، تهدید ها و کاهبرداری ها و زورگویی های رژیم حق دارند هشدار دهند که اگر کسانی دانشگاهها را با انقلابی فرهنگی تهدید کنند، دانشجوها نیز ناگزیر آنان را به انقلابی دیگر تهدید خواهند کرد. البته دانشجویان مبارز بارها شعار داده اند: دانشجو میمیرد، ذلت نمی پذیرد.

هم اکنون با وجود گسترده ترور و ارعاب دولتی، با وجود براه افتادن موج اعدامها در سراسر ایران، با وجود اذیت و آزار، ضرب و شتم و دستگیری ها و محکومیتهای روزمره دانشجویان، زنان، کارگران، روزنامه نویسان، خبرنگاران، مبارزین ملیت های ساکن ایران و تشدید فشار بر برخی از رهبران اصلاح طلب دولتی، در هیچ کجا نشانی از عقب نشینی و یا توقف جنبش اعتراضی اخیر نمی بینیم. امروز مقاومت و مبارزه نه تنها در تهران بلکه در بسیاری از شهرهای دیگر ایران نیز ادامه دارد.

این اتفاق؛ یک پیروزی برای جنبش دانشجویی و همه جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه در ایران نیز هست. اتفاقی که، امید به تغییر

واقعی، گسترده و منعطف به عمق را در ذهنیت توده های مردم لگدمال شده کشورمان بیش از پیش تقویت خواهد کرد.

در بسیاری از انقلابات یکی دو قرن اخیر، شرکت جنبش ترقیخواهانه دانشجویان در تسریع چرخ انقلاب، اثرات رشد پاینده و مثبتی داشته است. شرکت دانشجویان مترقی و همیاری جنبش ترقیخواهانه دانشجویی با مبارزات بخش های دیگر جامعه از ضروریات مبارزات کنونی مردم ایران است.

در مورد اهمیت جنبش اعتراضی اخیر و قدرت بالقوه آن توجه به برخی از اظهار نظرهای صاحب منصبان رژیم، عبرت انگیز است. رئیس دفتر خامنه ای گفت: "اگر تدبیر هوشمندانه مقام معظم رهبری در این برهه نبود، از اسلام غیر از نام اسلام چیزی باقی نمی ماند." \ که گزارش ایسنا آخوند محمدی گلبایگانی صبح روز دوشنبه در نهمین همایش سراسری روحانیون ارتش تصریح کرد: "در مسایل اخیر بحث بر سر این که این رییس جمهور شود یا آن مطرح نبود بلکه اساس نظام را هدف گرفته بودند."

بی جا نیست که در اینجا "تدبیر هوشمندانه مقام معظم رهبری" علی خامنه ای مورد اشاره قرار بگیرد. تدابیر ولی فقیه (علی خامنه ای) چه بوده است؟ سرکوب، سرکوب و باز هم سرکوب. بازداشت بیش از ۵۰۰۰ نفر از شهروندان ایران بعلت اعتراضات مسالمت آمیز. برخوردهای فیزیکی، تحقیر و زندان. شکنجه های وحشتناک و در مواردی تجاوزات جنسی به جوانان بازداشت شده و اجبار به افرادی که در زیر بازجویی ها، بیخوابی ها، توهین و تحقیرها و بعضاً شکنجه ها شکستند و حاضر شدند که بنا بر خواست بازجویان در زندان ها، در مقابل دوربین تلویزیون ظاهر شوند و آنچه بازجویان به آنان دیکته کرده بودند، بخود و دیگران نسبت دهند.

واقعاً این تدابیر علی خامنه ای را مبیایست در کنار تدابیر دیگران نظیر؛ خمینی، مصباح یزدی، محمود احمدی نژاد... در موزه ارتکاب جنایات افرادی نظیر هیتلر و پولپوت به ثبت رساند تا " رکورد " رهبران و کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی ایران، در جنایت بر علیه بشریت، بنام جنایتان و پریشان روانان دیگری، به ثبت نرسد!

در مقابل تداوم حکومت ترور و وحشت ولایت فقیه، اما، پیوند جنبش دانشجویان با دیگر مبارزات، جنبش عمومی ضد استبدادی و ترقیخواهانه مردم را تقویت میکند و امید به ایجاد تغییرات ترقی خواهانه را بیش از پیش در ذهنیت توده های مردم تقویت خواهد کرد. این آگاهی ذهنی و خوشبینی عمومی به امکان تغییرات جدی، که بتواند منافع اکثریت عظیم، به همت اکثریت عظیم را در آینده تحقق بخشد، هر گاه با سازماندهی سراسری این اکثریت عظیم گره بخورد، آینده روشنی را برای مردمان تحت ستم کشورمان، نوید خواهد داد.

بزودی ۱۳ آبان دانش آموزی در ایران فرا خواهد رسید. این امر که در این روز احتمال دارد دانش آموزان و مخالفان رژیم، مراسم حکومتی را به ۱۳ آبان مردمی و بر ضد رژیم تبدیل نمایند، ( امری که در مراسم " روز قدس" انجام شد) لرزه های مرگ بر وجود رهبر و صاحب منصبان رژیم مستولی نموده است. عکس العمل های وحشت رژیم را در صدور احکام وحشیانه متعدد بر علیه دستگیر شدگان جنبش اخیر اعتراضی مردم و تشدید اعدامها میتوان مشاهده کرد.

در صورت صف آرائی دانش آموزان و معلمان کشور در ۱۳ آبان در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از آزادی و برابری و حمایت همه جانبه دانشجویان ترقیخواه از این مبارزات، این صفوف متحد و مبارز نه تنها در ایجاد هماهنگی بخش های مبارزاتی مردمی موثر خواهند بود و ضربه کاری دیگری بر رژیم وارد خواهد نمود، بلکه در جلب دانش آموزان و معلمان در دفاع از ۱۶ آذر دانشجویی در خدمت دفاع از آزادی و برابری و تقویت روحیه همبستگی انسانی در جامعه و حمایت از مبارزات زنان، کارگران و... و برای برقراری ارتباط های زنجیره ای همه جنبش های مردمی در ایران نظیر جنبش کارگری، زنان، ملیت های تحت ستم در ایران، نقش مثبتی در راه رهانی از زنجیرهای نظام اسلامی حاکم بر کشورمان بازی خواهد کرد. به امید آن روز! ۲۸ اکتبر ۲۰۰۹

.....

**من همدست توده ام  
تا آن دم که توطئه می کند گسستن زنجیر را  
احمد شاملو**

## مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

جمعه اول ماه ۱۳۸۸ برابر با ۲۳ اکتبر سال ۲۰۰۹ میلادی

\* در هر حال کاهش تنش ها در سطح بین المللی بنفع مردم ایران است. من بار ها این را گفته ام و این یکی از آن نکاتی است که روی آن تاکید دارم و معتقدم که در رابطه با قدرت های بزرگ هر چه بیشتر تنش ها تقویت بشود، جمهوری اسلامی فرصت بیشتری پیدا میکند که خودش را توجیه بکند. ... بنا بر این بنفع مردم ایران است که صحنه خلوت بشود و به تنهایی با جمهوری اسلامی رو در رو بشود. این تعیین کننده خواهد بود.

\* ما مردم ایران که بدنبال دموکراسی و آزادی، حفظ وحدت بخشهای مختلف کشورمان، و خواهان برادری و خواهری ملیت های ایران هستیم؛ این مسئله، مسئله مهمی است. چیزی که مسئله را بوجود می آورد و بلوچستان را نا امن میکند قبل از هر چیز موجودیت خود جمهوری اسلامی است.

رحیمی: در برنامه امروز (جمعه 1 آبان ماه ۱۳۸۸ برابر با 23 اکتبر سال ۲۰۰۹ میلادی) طبق روال جمعه ها به گفتگو می نشینیم با آقای محمدرضا شالگونی از فعالین سیاسی چپ اپوزیسیون خارج از کشور و از تحلیل گران سیاسی برجسته مسائل ایران، منطقه و جهان. آقای شالگونی با درود به شما و سپاس بخاطر پذیرش گفتگونی دیگر.

**محمد رضا شالگونی:** سلام عرض مینماید آقای رحیمی. تشکر میکنم از لطفتان. و سلام عرض میکنم به شنوندگان عزیز رادیو سپهر. در خدمتتان هستم.

**رحیمی:** آقای شالگونی دو اتفاق مهم منتهای با نتایج مختلف در هفته گذشته اذهان را بخود جلب کرد؛ یکی مذاکرات تهیه سوخت مورد نیاز راکتور اتمی تهران بود که یقین دارم شما آنرا بدقت پیگیری کرده اید و یکی دیگر هم حمله ی انتحاری در استان سیستان و بلوچستان و کشته شدن چندین نفر از سران سپاه بود که حرف و حدیث های زیادی را بدنبال داشت. ممکن است نظر شما را در باره این دو موضوع بشنویم؟

**محمد رضا شالگونی:** ببینید، این نکته اول که فرمودید در باره مذاکرات ایران و گروه کشورهای غربی (5+1) و مخصوصاً آمریکا، ظواهر نشان میدهد که یک سلسله توافقاتی صورت گرفته و البته قرآن زیادی وجود دارد که جمهوری اسلامی هم این را میپذیرد. اما هنوز نتیجه قطعی بایستی از طرف رهبری ایران که علی القاعده آقای خامنه ای هست بایستی تایید قطعی بشود. و من امروز تا حال آخرین خبرها را از تهران نمیدانم که آیا خبری هست یا نه. ولی در هر حال امروز قرار است قطعاً بگویند که آیا این را قبول میکنند یا نه؟ و مینای مسئله عبارت از این است که در واقع یک بخش اورانیوم غنی شده ایران را به روسیه بدهند و آنها در حدی که برای راکتور اتمی تهران لازم است، برای تحقیقات علمی آماده بکنند. و بعداً هم از لحاظ آمادگی مصرفی فرانسه در آنجا یک سلسله کار هائی بکند و تحویل بدهند. و این کار کلاً یک سال طول خواهد کشید. و آن چیزی که مورد نظر دولت آمریکا و مخصوصاً کابینه اوباما است این است که میتواند 75 درصد آن اورانیوم غنی شده ای را که ایران حالا انبار کرده، آنرا از کشور خارج بکند. و بنا بر این اگر ایران برنامه غافل گیرانه ای داشت که بطرف سلاح هسته ای برود آنرا لا اقل بتعویق بیندازد. البته این بمعنای این نیست که جمهوری اسلامی غنی کردن اورانیوم را متوقف خواهد کرد. این هنوز مورد بحث قرار نگرفته است. آن چیزی که در واقع در فاصله 19 تا 22 اکتبر در وین با رهبری و هدایت محمد البرادعی صورت گرفت بیشتر ناظر بر همین انتقال اورانیوم غنی شده به روسیه و فرانسه است. اینکه در این وسط جمهوری اسلامی حق این را خواهد داشت دوباره به غنی سازی ادامه بدهد یا نه، این بحثی است که بعداً صورت خواهد گرفت که هنوز به آنجا نرسیده اند. این به اصطلاح خوان دوم است. ولی در هر حال در این مرحله نشان میدهد که یک توافقاتی صورت گرفته که هم آمریکایی ها راضی هستند (وزارت خارجه آمریکا از این مسئله آشکارا استقبال کرده است) و هم نمایندگان جمهوری اسلامی در مذاکرات، علی اصغر سلطانیه و دیگران، اظهار کردند که حرکت در مسیر درستی پیش میرود. منتها مسئله همانطور که گفتم قطعاً باید بوسیله ولی فقیه ایران تایید بشود. این امروز قطعی خواهد شد که آیا ایران این را نهائی میکند یا نمی کند. مسئله مهمی که هست جمهوری اسلامی در اینجا نمی خواسته که فرانسه در مسئله مداخله داشته باشد و به آن اعتراض کرد و تا حدی هم آنرا قبولانند. اهمیت این مسئله عبارت از این است که در واقع آمریکا پذیرفته است که از نظر بین المللی جمهوری اسلامی ایران حق غنی کردن اورانیوم را دارد. البته اینکه تا چه حد پذیرفته اند و چه کرده اند در مراحل بعدی تعیین خواهد شد. ولی

تبلیغات جمهوری اسلامی این را میگوید و بنا بر این اینها این را یک نوع پیروزی برای خودشان بحساب می آورد. و البته آمریکایی ها هم از این مسئله خوشحال هستند. چرا که در رابطه با مسایل خاورمیانه - همان طور که قبلاً هم صحبت کرده ایم و همه میدانند - مسئله اصلی عبارت از این است که طرح خاورمیانه ای آمریکا تغییراتی کرده و تغییر رژیم در ایران فعلاً در دستور کار آمریکا نیست. و بعلاوه در مورد افغانستان و پاکستان به یک سلسله همکاری های ایران احتیاج دارد. و این را مثلاً ژنرال ارشد ارتش آمریکا، استانیلی مک کریستل، که بارها به آمریکا رفته و به رئیس جمهور و کنگره گزارش داده بود، اعلام و مطرح کرد که اگر پا روی دم جمهوری اسلامی بگذارند میتواند مزاحمت ها و درد سر هائی برای آمریکا ایجاد بکند. وضع افغانستان و پاکستان و سیاست آمریکا در آنجا بشدت شکننده است، خود دولت آمریکا از لحاظ افکار عمومی زیر فشار است و دو سوم آمریکایی ها ادامه این جنگ را تایید نمی کنند. بعلاوه بحران اقتصادی و بقیه مسایل، وضعیتی را پیش آورده که دست آمریکا خیلی باز نیست. حتی این تعرضی را که در پاکستان شروع کرده اند معلوم نیست که به نتیجه برسد و یا به این سرعت که مورد نظر آنهاست (مثلاً در دو یا سه ماه آینده) به نتیجه برسد. و حتی بعضی از کارشناسان مسئله پاکستان مطرح میکنند که حتی تا پایان سال اتفاق خیلی مهم و تعیین کننده ای بنفع ارتش پاکستان نیفتد. بنا بر این آمریکایی ها از این مذاکرات که بنحوی خنثی کردن خصومت ها با ایران باشد، استقبال میکنند. جمهوری اسلامی هم به چنین چیزی احتیاج دارد. و مخصوصاً در شرایط کنونی که حقانیت داخلی اش را از دست داده و مشروعیت مردمی اش بطور علنی دیگر معنا ندارد و حتی تبلیغات کاملاً هار جمهوری اسلامی هم دیگر نمیتواند آنرا بپوشاند؛ به چنین سازش هائی احتیاج دارد. بایستی منتظر شد و دید که چه اتفاقاتی می افتد.

در هر حال کاهش تنش ها در سطح بین المللی بنفع مردم ایران است. من بار ها این را گفته ام و این یکی از آن نکاتی است که روی آن تاکید دارم و معتقدم که در رابطه با قدرت های بزرگ هر چه بیشتر تنش ها تقویت بشود، جمهوری اسلامی فرصت بیشتری پیدا میکند که خودش را توجیه بکند و نشان بدهد که "کشور در خطر است" و یا میخواهند ایران را اشغال بکنند و طرح دارند و الا آخر. بنا بر این بنفع مردم ایران است که صحنه خلوت بشود و به تنهایی با جمهوری اسلامی رو در رو بشود. این تعیین کننده خواهد بود. بعضی ها، به این نظر اعتراض دارند و فکر میکنند که کمک قدرت های خارجی خیلی مهم و حتی تعیین کننده است. آنها اشتباه میکنند. این ( دخالت خارجی) وضعیت مبارزات مردمی را تضعیف میکند و جمهوری اسلامی را همیشه تقویت کرده و در طول سی سال گذشته جمهوری اسلامی همیشه از این فرصت برای پیشبرد هدف های خودش استفاده کرده است. در هر حال این یک طرف قضیه است. طرف دیگر ماجرا همانطور که مطرح کردید عبارت از اینست که آن جریانیه که در یکشنبه گذشته در "پیشین" بلوچستان اتفاق افتاد...

**رحیمی:** ببخشید آقای شالگونی، قبل از اینکه برویم سراغ جریان "پیشین" اجازه بدهید این سوال را بکنم که با توجه به اینکه اینها واردند به امور غنی سازی اورانیوم و این مسایل، اگر ایران میتواند با توجه به نیازی که به راکتور تهران دارد به [اورانیوم] غنی شده 20 درصد چرا در طول این سالها اقدام نکرد که بتواند سوخت اتمی خودش را برای راکتور تهران تهیه بکند؟ پس وقتی نمی تواند 20 درصد اورانیوم را غنی بکند چطور میتواند [اورانیوم] 90 درصد غنی بکند که از آن بمب اتمی بسازد؟

**محمد رضا شالگونی:** کارشناسان مسئله، هم آنهایی که مخالف جمهوری اسلامی هستند و هم خود جمهوری اسلامی میگویند که میتوانند این کار را بکنند. البته باید دستگاه ها و تکنولوژی پیشرفته تری داشته باشند. مسئله این است که غربی ها و مخصوصاً آمریکا تلاش اش این است که کاری بکند که این غنی سازی بیش از حد معینی درخود ایران صورت نگیرد. یعنی ایران به آن آستانه از نظر علمی و تکنولوژی نرسد که با خم کردن قضیه به یک طرف نظامی، بتواند بمب اتمی درست بکند. هر قدر فاصله زیاد تر باشد یک فرصتی وجود دارد که جمهوری اسلامی نتواند خیلی راحت به سلاح هسته ای دست پیدا کند. آن چیزی که مثلاً در مورد کره شمالی اتفاق افتاد. دیدید که [کره شمالی] با مائور هائی جریان را پیش برد، وسعی کرد با حالت پیشروی، عقب نشینی، مذاکرات و بعد قهر کردن ها، در لحظه ای که خودش را آماده کرده بود، اعلام کرد که بمب اتمی اش را دارد و هیچ کاری هم نمی شد کرد. در واقع کره شمالی به سلاح هسته ای مجهز شد. این مسئله مهمی است. مسئله ای که هست آمریکایی ها نمی خواهند که چنین چیزی اتفاق بیفتد. ولی یک چیز روشن است، دولت اوایما پذیرفته که جمهوری اسلامی حق دارد که طبق همان ان.پی.تی، غنی سازی اورانیوم را در خدمت مصالح به اصطلاح مسالمت

آمیز خودش را داشته باشد. این يك پیشرفتی است. البته از نظر من به لحاظ شخصی و سیاسی، این بنفع ما نیست. کلاً انرژی هسته ای، هر قدر در این حوزه جلو برویم، حتی اگر فرض بکنیم که جمهوری اسلامی اصلاً بدنیا سلاح هسته ای نیست - که چنین فرضی اشتباه است. چون آخوند ها برای اینکه موضع خودشان و مخصوصاً موقعیت چانه زنی شان را در سطح بین المللی تقویت کنند احتمالاً چنین چیزی را نخواهند - حتی انرژی صلح آمیز هسته ای هم بنفع مردم ایران نیست. نه اینکه آدم اصلاً با انرژی هسته ای در هر سطحی مخالف باشد؛ این يك بحث علمی و فنی است که بایستی صاحب نظران دنبال بکنند. ولی من تا آنجا که اطلاع دارم و نظرم را از آنهایی که اهل فن هستند میگیرم و نه اینکه خودم نظر خاصی داشته باشم و با تجربه ای که از موارد مختلف داریم، میدانم که چنین چیزی عموماً فضای سیاسی کشور را امنیتی میکند، هر چه بیشتر پلیس مخفی را تقویت میکند، نهاد های سرکوب را تقویت میکند. و علاوه جمهوری اسلامی دولتی است که اصلاً به مردم پاسخگو نیست و همه چیز را میتواند دستکاری کند. در کشوری که حتی نمیتوانیم خبر زلزله را درست دریابیم که چقدر يك زلزله تلفات داشته، يك سیل که در فلان استان آمده چقدر تلفات داشته، توجه داشته باشید که نشت يك نیروگاه میتواند چه مصیبت هایی را برای مردم بیابورد. این را در کشورهای دیگر دیده ایم. حتی در کشور های غربی می بینید اختلافی در يك نیرو گاه هسته ای صورت میگیرد و بعداً سالهای بعد درز میکند که نشت کرده بود و پنهانش کرده اند. چه رسد به این خرابه های شرق که ما در آن گرفتار هستیم و با حکومت وحشتناکی که هیچ چیزی را امان نمیدهد که مردم از آن خیر دار شوند. این بضرر ماست. بعلاوه کشور ما بلحاظ انرژی مورد نیاز کشور انطور درمانده ای نیست. يك کشوری است که از لحاظ انرژی های بادوام مثل انرژی خورشیدی شاید به نفع اش باشد که این راهها بسته شوند و رو بیابورد بطرف انرژی با دوام و قابل نوسازی و نو کردن. ایران کشوری با فلات ها ، با بادها و کویرهای وسیع است. اینها از يك نظر میتوانند در این زمینه (انرژی) بنفع ما باشد. ما میتوانیم انرژی مهمی را بدست بیابوریم بشرط اینکه فشار بیاید و اینها نتوانند راحت بروند بسمت انرژی هسته ای. چیز های دیگری وجود دارد که اینها میتوانند از آن بر خوردار باشند. اینها (رژیم) سعی میکنند از ناسیونالیسم ایرانی استفاده بکنند( در واقع سوء استفاده بکنند) و تحریک بکنند که چرا دیگران دارند و ما نداشته باشیم. البته این درست است که تبعیض و چند معیاری بودن در سطح بین المللی يك قاعده است که متأسفانه وجود دارد. مثلاً در کنار ما پاکستان دارد، ایران چرا نداشته باشد؟! و یا هند دارد و حالا آمریکا میگوید که درست است که هند اصلاً ان.پی.تی را قبول نکرده ولی ما حاضریم چون میخواهیم آنرا در برابر چین بزرگش بکنیم و بقدرت بزرگ تبدیلش بکنیم، می آنیم از لحاظ اتمی تقویتش هم میکنیم. در دوره جورج بوش دیدید که این کار را کردند. منتها این دلیل نمیشود که چون دیگران تبعیض میکنند ما بخواهیم این تبعیض را از بین ببریم خودمان را حلق اویز بکنیم، و بگوئیم که ما هم باید سلاح اتمی داشته باشیم. این بنفع مردم ایران نیست. از این طریق يك کشور مرفه تر ، آزادتر و آباد تر نمی شود. هر بار که به مسئله انرژی هسته ای میرسد من میبینم که حتی بعضی ها که کاملاً مخالف جمهوری اسلامی هستند رگهای گردشان به اصطلاح کلفت میشود که: چرا ما نداشته باشیم؛ چرا ایرانی ها نباید این امکانات و حتی سلاح هسته ای را داشته باشند؟ میدانید که از این طریق، جمهوری اسلامی در مورد تقویت خودش يکي از آس های برنده اش است. مخصوصاً از اینجا میرسیم به اینکه رژیم میگوید که؛ خارجی ها به ما فشار می آورند و ملت در مقابل قدرت های دیگر باید متحد بشوند و غیرو و غیرو. در هر حال این ( انرژی هسته ای) بضرر ماست.

ولی مسئله و سوالي را که شما مطرح کردید؛ واقعیت این است که قراین نشان میدهد که جمهوری اسلامی لااقل میتواند به چنین درصد غنی سازی بالای 90 درصد برسد که سلاح هسته ای درست بکند. منتها آنها (کشورهای غربی) مایل نیستند که جمهوری اسلامی چنین چیزی داشته باشد و برای انتقال به مرحله نظامی راحت باشد. این چیزی است که آنها بهیچوجه دوست ندارند.

**رحیمی:** بله، ولی این اختلافی که با فرانسه بوجود آوردند چه بود؟

میخواستند به چه برسند؟  
**محمد رضا شالگونی:** واقعیت این است که آمریکایی ها و در واقع دولت اوپاما میخواست فرانسه را بعنوان نماینده غرب، کشورهای متحد آمریکا، در آنجا داشته باشد. حقیقت این است که آنها به روسیه خیلی اعتماد ندارند. فرانسه را در این ماجرا وارد میکنند که کنترل فرانسه بیشتر باشد. و جمهوری اسلامی هم چون فرانسه ( مخصوصاً در دوره سارکوزی) به آمریکا نزدیک شد و در واقع يکي از آن سانچه پانزه های

آمریکاست که دایم قمه میکشد، مخالف این است که فرانسه خیلی نقش مهمی داشته باشد و سعی میکند که تماماً با روسیه قضیه را حل و فصل بکند. آمریکایی ها هم برای اینکه فرانسه بتواند از نزدیک نظارت غرب بر مسئله هسته ای ایران را نمایندگی بکند، چنین چیزی را خواهان هستند. اصل مسئله عبارت از این است.

**رحیمی:** ولی مثل اینکه قرار شده است که ایران اورانیوم غنی شده خودش را در اختیار سازمان بگذارد و سازمان در اختیار روسیه بگذارد و روسیه بدهد به فرانسه، غنی بشود و دوباره این مسیر برگردد تا دوباره بدست ایران برسد. در هر حال این فرانسه است که این کار را خواهد کرد.

**محمد رضا شالگونی:** دقیقاً چنین چیزی است. مرحله نهایی را مثل اینکه فرانسه باید انجام بدهد. منتها اینکه آیا جمهوری اسلامی این مرحله را پذیرفته یا نه، در آن گفتگو های دو روز و نیمی که در وین داشتند، مثل اینکه جمهوری اسلامی زیاد زیر این بار نمیرود. ولی هنوز این مسئله قطعیت نیافته که آیا فرانسه خواهد بود یا نه. و آنها از این مسئله استقبال میکنند که روسیه این را داشته باشد منتها انگشت فرانسه هم به يك نحوی در کار باشد. مسئله این نیست که روسیه نمی تواند این کار را بکند، مسئله این است که میخواهند فرانسه به يك نحوی مداخله داشته باشد. و در واقع دو تا قدرت اتمی در آنجا مداخله داشته باشد. يکي(روسیه) به هر حال منافعی دارد و با آمریکا اختلاف و رقابت دارد و دیگری (فرانسه) متحد آمریکا است و میتواند اطلاعات دقیق تری از مسئله داشته باشد. این مسئله کلیدی هست. ولی این هر ز قطعی نیست. تا روشن نشود که حتی اورانیوم را از کشور ببرند بیرون اینها هنوز روشن ...[تامفهوم در فایل صوتی] پذیرفته اند یا نه. ولی قرآن نشان میدهد که [جمهوری اسلامی] میخواهد ببیزد و راهی ندارد. منتها قطعیت آن هنوز روشن نیست. بایستی مراحل بعدی را نگاه بکنیم. و البته اگر این پذیرفته بشود هنوز مشکل انرژی حل نشده است. چون مسئله عبارت از این است که غنی سازی چطور خواهد بود؛ ادامه غنی سازی چطور خواهد بود؛ راکتور های مراکز غنی سازی ایران چطور خواهد بود؛ کدام راکتور ها را غرب به ایران خواهد داد؛ معاملاتشان چه خواهد بود. خیلی کشار است. هر دو طرف روی اینکه راه داری در پیش دارند تاکید میکنند. منتها مسئله ای که هست آمریکا حالا در سیاست خارمیانه اش با مشکلاتی روبرو است. چین و روسیه به نحوی متحدان ایران هستند و آمریکا هم نمی خواهد ایران بیش از حد به دامن چین و روسیه بگنجد. این مسئله مهمی است.

**رحیمی:** روزگار بجای رسیده است که کشور هایی که يك زمانی نماینده دفاع از حقوق خلق ها بودند حالا تبدیل شده اند به دشمن خلقها.

**محمد رضا شالگونی:** واقعیت این است که آنهایی که خودشان را نماینده خلق ها نشان میدهند معمولاً به دلایل منافعی این کار را میکنند. من يك کمونیست هستم. يکي از آن عواملی که باعث شده که من از همان اوایل نسبت به آن چیزی که کمونیست های قدیمی و سنتی ایران موضعی که نسبت به شوروی داشتند نظر انتقادی داشته باشم - حتی قبل از اینکه شوروی فرو بریزد - این بود که آن موقع شوروی ستاد پرولتاریای دنیا تلقی میشد همان موقع میدانید که بخاطر اینکه طرح های خودشان را پیش ببرند در کشور ما چه کارهایی کردند و چقدر جنبش چپ ایران را بی اعتبار کردند. مثلاً، جریان نفت شمال که یادتان هست. این ضرب المثل قشنگ فارسی " کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من" نکته مهمی است. یعنی اینکه دیگران بیایند برای شما دفاعی ای درست کنند و از شما دفاع کنند، اگر منافع شان با منافع شما هم جهت شد، يك کارهایی میکنند اگر هم جهت نشد در جهت مخالفش حرکت میکنند. مثلاً توجه داشته باشید که آمریکا از جریان دکترین مونرو به بعد یعنی تقریباً از ربع اول قرن نوزدهم تا به حال امریکای لاتین حیات خلوتش بوده و دیکتاتوری های امریکای لاتین علیرغم میل امریکا بوجود نیامدند بلکه با حمایت امریکا بوجود آمدند. همینطور در منطقه ما دقت بکنید که مثلاً سه تا متحد امریکا، عربستان سعودی، - متحد با اعتبار امریکا در دنیای عرب عربستان سعودی است - اردن و مصر است که کشور ارشد و مهم تعیین کننده عربها است. هر سه این کشورها دیکتاتوری هستند و در آن تردیدی نیست. منتها امریکا اصلاً ککش نمی گزد، هیچ وقت هم نمی گزد. اینها اصلاً منافع شان در این است. مثلاً پاکستان را ببینید. کي به این روز انداخته است؟ همین خود روابط امریکا آنرا به این روز انداخته است. امریکایی ها همیشه پشتیبان ارتش پاکستان بوده اند. چه کسانی در ترکیه - بغل گوش ما - در واقع ارتش را بر زندگی مردم ترکیه حاکم ساختند؟ امریکا. حالا هم بيگ نحوی در يك تناقض دیگری، خود ارتش ترکیه هم نسبت به امریکا موضع انتقادی پیدا میکند. و حتی به این خاطر است که دولت اسلامی میانه رو ترکیه اولین بار میاید و میگوید که در



مانور ناتو که اسرائیل هم قرار بود در آنجا باشد، به خاطر حضور اسرائیل شرکت نمی‌کنم. خوب، این مسئله است که کشوری را که قسمت اعظم جمعیت آن - تقریباً 98 تا 99 درصد - مسلمان هستند و خودشان را هم یک روزی مرکز خلافت اسلامی میدانستند بیایند متحد اسرائیلی بکنند که سرزمین مسلمان ها را گرفته است. معلوم است که اینجا رای مردم ترکیه ملاک قرار نمی‌گیرد. ولی امریکا منافع اش در این است که هر طور شده این را بعنوان های مختلف پیش ببرد. منظور من این است که نباید دنبال این باشیم که این کشورها گویا مدافع خلقها باشند. همین فرانسه...

**رحیمی:** ببخشید آقای شالگونی، ما شاهد بودیم همین دولت بر سر کار ترکیه در زمان جورج بوش روابط بسیار خوبی با اسرائیل برقرار کرد و حتی مانورهای مشترک داشتند و حتی پا در میانی کردند برای سوریه. با تغییر بوش و آمدن اوپاما حالا میبینیم که اولاً که از اسرائیل خودش را عقب کشید و حتی امروزه تقریباً میشود گفت که مثل جمهوری اسلامی رو در روی اسرائیل ایستاده است. آیا این نتیجه ی تغییر سیاست در امریکا است که اینها به این نتیجه رسیده اند یا اعتقاد خود ترکیه است؟

**محمد رضا شالگونی:** این یک مسئله است که وقتی ارباب صرفه بکنند دیگران ذات الریه میگیرند. اینکه سیاست امریکا اندکی تغییر بکند آن جاهای دیگر جرات میکنند حرکت‌های دیگری را انجام دهند. ولی اصل مسئله در خود ترکیه است. طرح امریکا برای اشغال عراق در دوره خود جورج بوش شکل گرفت. و مخصوصاً آن سیاست خاصی را که در مورد کردستان عراق در پیش گرفتند، ترکیه را بشدت نگران کرد. توجه داشته باشید که یکی از اعتقادات بنیادی کمالیسم این است که ترکها یک ملت یکپارچه هستند، هیچ اقلیتی وجود ندارد. عین آن به اصطلاح ناسیون اندی ویزابل فرانسوی است که فرانسوی ها یک ملت، یک صخره یکپارچه هستند که اصلاً شکافی در آن وجود ندارد. این ماجرا در مورد ایدئولوژی ارتش ترکیه هم بر این مینا ساخته شده که اصلاً کردی در ترکیه وجود ندارد. مسئله کرد کردستان عراق - بزرگترین کردهای منطقه را ترکیه دارد - ترکیه را بشدت نگران کرد و همان موقع در جریان حمله اشغال عراق آنها آشکارا در مقابل سیاست امریکا ایستادند. و البته از این نتایج و اتفاقات یک فرصتی بوجود آمد که این دولت ترکیه (حزب عدالت و توسعه) نیروی ویژه ای را پیدا کرد و عملاً از زیر کنترل ارتش، تا حدودی خودش را خارج کرد و یک نیروی خاصی را بوجود آمده که تا حدی با نفوذ بلانماز ارتش مقابله میکند. این چیزی است که قبلاً هیچ یک از نخست وزیران و دولتهای ترکیه جراتش را نداشتند. اصلاً نخست وزیران ترکیه را به شورای امنیت ملی شان احضار میکردند و در واقع در آنجا ژنرالها شرایط شان را دیکته میکردند. یادتان باشد سیاستمدار ارشد تری که همین آقای اردوغان در واقع از نوچه های او بود، یعنی اربکان را آنجا خواستند و گفتند که استعفا بده و وادارش کردند که آنچیزی را که میخواهند عمل بکنند. در ترکیه اتفاقات بزرگی افتاده که به نفع امریکا نبوده و علیرغم میل امریکا هم اتفاق افتاده و تصادفاً در دوره بوش هم اتفاق افتاده است. منتها در دوره اوپاما دارد گسترش بیشتری پیدا میکند.

**رحیمی:** اگر موافق باشید برویم به سراغ وقایعی که در بلوچستان اتفاق افتاد.

**محمد رضا شالگونی:** واقعیت این است که این هم با ماجرای ایران و امریکا و مذاکرات هسته ای خیلی بی ارتباط نیست. این انفجار روزی اتفاق افتاد - روز یکشنبه 18 اکتبر - که روز 19 اکتبر مذاکرات جمهوری اسلامی با دیگران در وین شروع میشد. و خیلی از مفسران این را مطرح میکردند که آیا این همزمانی در آستانه مذاکرات تصادفی بود؟ آدم باید قبلاً لااقل به این سوال پاسخ بدهد و بعد روی این مسئله برود که این امر تصادفی نبود. در واقع اصل بر این است که مسئله تصادفی نبود. چون خیلی قرآن نشان میدهد که با همدیگر رابطه داشته اند. تفسیر های مختلفی وجود دارد. بعضی ها معتقدند که در واقع امریکا این کار را کرد که در آستانه مذاکرات به ایران حالی بکند که اگر خیلی بازی در بیاورید میتوانیم کشورتان را نامن تر بکنیم و در دسر برایتان درست بکنیم و الخ... بعضی ها هم معتقدند که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و امریکا منافع اش در این بوده که مذاکرات پیش برود و ارزیابی شان هم این بوده که جمهوری اسلامی حاضر است که در مورد مسئله هسته ای مذاکره بکند. مذاکرات اول اکتبر هم نشان داده بود که چنین چیز هانی است. بعلاوه روی این مسئله انگشت میگذارند که خود اوپاما و طرح اوپاما و تیم او سعی شان بر این است که خصوصاً میان امریکا و جمهوری اسلامی را کاهش بدهند. و اینها روی مسئله انگشت میگذارند که در مذاکرات مخفی یا نامه ای که در تمام چهار ماه گذشته جریان داشته

اوپاما شخصاً سه بار به اصطلاح مداخله شخصی کرده که کاری بکند که قضیه پیش برود. این را دلیلی می‌آورند که دولت اوپاما خواهان این است که بنحوی به یک معامله مهم با ایران دست پیدا بکند و نگذارند کاملاً به طرف آن همکاری شاتگهای بغلط، و یا اینکه در مسئله افغانستان و پاکستان موضع خصومت آمیزی پیدا بکند.

عده ای معتقد که درست است که دولت اوپاما چنین چیزی را میخواهد ولی طرح پنتاگون و ارتش امریکا و سیا این است که از طرف دیگر در کنار اینها (مذاکرات) یک بازی هانی را بکنند و نگذارند که بلوچستان کاملاً امن بشود. منظورم عبارت از این است که جمهوری اسلامی یک خط لوله گازی کشیده و آن را تا نزدیکی مرز پاکستان پیش برده - آن را خط لوله دوستی یا صلح میگویند - که بعداً قرار است به هند برود ولی هنوز مشخص نیست. چین یک مقداری از آن را خواهد خرید و به استان های جنوب غربی چین منتقل خواهد شد و الا آخر. میدانید که جمهوری اسلامی که این طرح را پیش میبرد، امریکا بر پاکستان فشار آورده است که این قرار داد را نیندند. و پاکستان علیرغم فشار امریکا، (مخصوصاً در دوره بوش این فشار خیلی شدید بود) این کار را انجام داد. امریکانی ها بر هند فشار آوردند که فعلاً زیاد پیش نرود. البته هندی ها روی ملاحظات دیگری هم عمل میکنند که آیا هزینه آن چقدر میشود. در مورد مسئله اختلاف دارند. ولی در هر حال هند هنوز به این مسئله نپیوسته است. این روشن است که امریکا خیلی نمی‌خواهد آن قرار داد لوله گاز بین ایران و پاکستان پیش از حد جلو برود. یکی از دلایل آن عبارت از این است که در کنار مرز ایران بندر گواتر است که قرار است بندر بزرگ پاکستان بشود و چینی ها عملاً دارند آنرا نوسازی میکنند و تاسیسات مدرنی را در آن بوجود میآورند. این خط لوله گاز اگر کشیده شود این بندر مهم را در مدار نفوذ چین قرار خواهد داد. و حال طرح امریکا عبارت از این است که منابع انرژی آسیای میانه را از طریق طرح ماوراء افغانستان به همین بندر برساند و از آن طریق منابع نفت و گاز آسیای میانه بی آنکه از ایران یا روسیه بگذرد بتوانند به اقیانوس هند منتقل بکنند. و از این طریق بتوانند در ارواسیای مرکزی، پشت مرزهای روسیه، یک منطقه قدرت نمایی درست بکنند که به منابع انرژی دست داشته باشند که نگذارند چین بطرف منابع آسیای میانه یا منابع خلیج فارس پیشروی بکند. این مسئله مهمی است که بعضی ها میگویند. بنا براین اینکه این وقایع همزمان اتفاق افتاده ممکن است به مذاکرات ارتباط نداشته باشد ولی طرح بزرگ امریکا برای لوله های انرژی (در واقع جاده انرژی) که در دست دارد، سر آن است که مسئله افغانستان و پاکستان را به این حدت و جدیت دنبال میکند و آن طرح با این مذاکرات تضاد های مودری پیدا کرده و بنا بر این در حالی که امریکانی ها آنرا میخواهند که نا امن باشد در عین حال میخواهند که با ایران هم در مورد مسئله ای هسته ای شان مذاکره بکنند. این درست است که به مذاکراتشان ضربه میزند ولی طرح بزرگ امریکا (مخصوصاً طرح پنتاگون)، باید پیش برود. البته معلوم است که این یک فرضیه و یک نظر است. من میخواهم آن نظرات را بگویم. ولی عده ای معتقدند اساساً امریکا مخالف قضیه بوده و حتی ارتش امریکا حالا نمی‌خواسته که ایران را تحریک بکند. حتی رابرت گیتس معتقد است که نه افغانستان و پاکستان لااقل بایستی بیطرفی مثبت ایران را جلب کرد، نه اینکه ادیتش کرد تا مزاحمت های مضاعفی برای پاکستان و جنگ افغانستان، ایجاد بکند و بهتر است که همکاری هایی صورت بگیرد. وزیر دفاع نظرش این است. مثلاً ژنرال مک کریستل نظرش این است. اینها را بارها اعلام کرده اند و طبیعی است که دولت اوپاما هم طرح اعلام شده اش همین است. بنابر این است که میگویند (این عملیات انتحاری) طرح امریکا نیست. ... [نامفهوم در فایل صوتی] عربستان سعودی است. واقعیت این است که عربستان سعودی مخصوصاً سیستم امنیتی عربستان سعودی و منابع مالی شان به یک نحوی با آن نیروهای اسلامی که در پاکستان حالا مسئله شده اند و ضد اطلاعات ارتش پاکستان در پروراندن آنها نقش داشته و حالا بلاي جان خودشان هم شده نقش موثری داشته است.

اصولاً آن اسلامی را که دفاع از سنی ها در مقابل شیعه ها و یا سرکوب شیعه ها، یا جنگ با شیعه ها یکی از خط های ثابت به اصطلاح اسلام وهابی است. یا در شبه قاره هند بگویم، اسلام پاکستان و هند که به اصطلاح اسلام دنوبندی میگویند، ( دنوبند یک مرکزی در نزدیکی دهلی بوده که از قدیم از آنجا به اصطلاح رادیکالیسم اسلامی، بنیاد گرانی اسلامی سنی شکل میگررفته) سعی میکرده این را تضعیف را بکند. عربستان سعودی به دو دلیل نگران هست. آن تز اینظوری میگویند: در مقابل پیشروی و به اصطلاح پیشرفت مذاکرات امریکا و جمهوری اسلامی یکی عبارت از این است که خود این تنش زدانی باعث میشود که عملاً

جمهوری اسلامی با آن امکانات و ظرفیت هائی که دارد به نیروی فائقه منطقه تبدیل بشود. در حالی که عربستان سعودی نقش خیلی مهمی ایفا میکند. مخصوصاً بعد از سقوط شوروی در این مسئله نقش فوق العاده مهمی ایفا میکند. میدانی قیل از انقلاب 57، ایران نقش مهمی در منطقه داشت ولی بعد از آن عربستان سعودی در بین کشورهای منطقه خیلی نقش داشته و به لحاظ منابع مالی اش خیلی هدایت کننده بوده است. برای خاندان سعودیاً آنقدر این مسئله نگران کننده بوده است که در واقع حتی بعضی از متحدان خودشان را در شورای همکاری خلیج فارس نمیتوانند کاملاً کنترل کنند. این تز روی آن مسئله انگشت میگذارد که ببینید قطر برخوردش با جمهوری اسلامی چگونه است که علیرغم میل عربستان سعودی به آن نزدیک میشود؛ بحرین روابطش را گرمتر میکند؛ کویت یک ساز خاصی میزند؛ عمان که از قدیم - از زمان شاه - با ایران روابط ویژه ای داشته، با ایران گرمتر میشود و بنحوی متحدان عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس که اساساً برای مقابله با خطر ایران بعد از انقلاب بوجود آمده بود بی معنا میشود. این یک مسئله جدی است. یک مسئله دیگر عبارت از جنگ داخلی یمن است که شیعیان یمن در آنجا علیه دولت مرکزی می جنگند و عربستان سعودی در تقویت سنی ها نقش دارد و سعی میکند که کنترل را بیشتر بکند و شیعه ها را به مواضع تضعیف شده ای براند. حال آنکه شیعه ها 40 درصد جمعیت یمن را تشکیل میدهند. البته این شیعه های یمن با شیعیان ایران فرق دارند. اینها زیدی و به اصطلاح پنج امامی هستند. منتها در هر حال شیعه هستند. یمن یک مدت جمهوری اسلامی را متهم میکرد که انگشتی در جنگ داخلی یمن دارد. ولی واقعیت این است که جمهوری اسلامی عقب نشینی کرد و مدام دعوت کرد که مسئله شیعه و سنی بصورت برادرانه حل شود و حتی از دولت یمن خواست که مدافع تمامیت عرضی و وحدت یمن است و از این داستان ها. حالا که دولت مرکزی یمن نتوانسته شورش شیعیان شمال را کنترل کند، حالا از جمهوری اسلامی میخواهد که در این ماجرا بنحوی وساطت بکند. ولایتی به آنجا سفر کرد و با دو طرف ملاقات کرد و قرار است که منوچهر متکی هم به آنجا برود و با دو طرف ملاقات کند. وساطت جمهوری اسلامی در یمن - حیاط خلوت خاندان سعودی - فعال شدنش در منطقه خلیج فارس، قدرت گرفتن متحدانش در عراق و نفوذش در لبنان، برای عربستان سعودی خیلی ناراحت کننده است. بعضی ها مسافرت ملک عبدالله به دمشق را بعد از سالها با این مسئله توضیح میدهند. با توجه به این، اینها میگویند که تحریک جندالله این مسئله بوده است. در هر حال نظرات هرچه باشد، جندالله خودش را به اصطلاح جنبش راهانی بخش مردم سنی ایران و یا مردم ایران قلمداد میکند. جندالله که اسمش را حالا عوض کرده است، یک سازمان بنیادگرای اسلامی است، با القاعده رابطه دارد. و حتی موسس آن یک نفر بنام نک محمد وزیر که از طالبان پاکستان بوده در سال 2003 آنرا بنیاد گذاشت که خودش بعداً بدست نیروهای امنیتی پاکستان کشته شد. همین عبدالملک ریگی یکی از تحصیل کرده های آن مسجد معروف دنوبندی در کراچی است. و حتی میگویند که ستاد اصلی و مرکزی جندالله در کراچی است؛ هرچند که پایگاه هائی در بلوچستان پاکستان و ایران دارد. و پاکستان از مسئله بی اطلاع نیست. پاکستان در مانده است که آن منطقه را نمی تواند حتی برای خودش قرق کند. حتی می بینید که طالبان پاکستان تا راولپنڈی که مرکز ستاد ارتش پاکستان است، آمده اند. در واقع میخواهند اتومبیل انتحاری بگذارند که آنجا درگیری پیش آمد و گروگان گرفته اند. اینطور نیست که بتوانند اینها را راحت کنترل کنند.

اینکه جمهوری اسلامی میگوید ما میتوانیم برویم داخل پاکستان اصلاً معلوم نیست که اگر داخل پاکستان بروند چه اتفاقی بیفتد. در هر حال تردیدی نیست که جندالله یک نیروی بنیاد گرای اسلامی است. تردیدی نیست که با عوامل غرب حالا یا مستقیماً با امریکا و یا غیر مستقیم از طریق کشورهای خلیج فارس مخصوصاً امارات متحده عربی و عربستان سعودی ارتباط دارد. برای اینها مدارکی پیدا شده است. مثلاً لشکر جهانبگیری از آن گروه های اسلام وهابی است که کشتن شیعه ها را وظیفه خودشان میدانند، کاملاً قطعی است که با عربستان سعودی ارتباط دارد. مثلاً در ارتباط با این مسئله که جندالله وقتی یک دیپلمات ایرانی را در سفر پیشاور دزدیدند نیروهای امنیتی پاکستان آنجا مدارکی پیدا کردند و یکی از کادر های لشکر جهانبگیری را آنجا دستگیر کردند. تردیدی نیست که با عربستان سعودی ارتباط دارد. اینکه آیا عربستان سعودی این کار را کرده یا نه، این بحث ها حدس زنی ها و تحلیل ها و ارزیابی هاست. یک چیز روشن است. ما مردم ایران که بدنبال دموکراسی و آزادی، حفظ وحدت بخشهای مختلف کشورمان، و خواهان برادری

و خواهری ملت های ایران هستیم؛ این مسئله، مسئله مهمی است. چیزی که مسئله را بوجود می آورد و بلوچستان را نا امن میکند قبل از هر چیز موجودیت خود جمهوری اسلامی است. در کشوری که غیر شیعه ها و کساتی را که با اسلام ولایت فقهی موافق نباشند در واقع خفه میکنند، طبیعی است که در مناطق دیگر ایران که لااقل شیعه مذهب نیستند، [چنین اتفاقاتی بیفتد] - حالا که ما نه طرف شیعه هستیم و نه سنی، ما را که اصلاً حساب نمی کنند - من آن سنی ها را میگویم که بنا بر آمار و ارزیابی ها 10 درصد جمعیت ایران از شاخه های مختلف سنی هستند. بنا بر این است که شما وقتی در یک کشوری که 10 درصد جمعیت کشور را بطور رسمی به شهروند درجه دوم تبدیل میکنید خیلی روشن است که چنین چیز هایی اتفاق می افتد. علاوه بر مسئله ملی مسئله مذهبی هم در حوزه هائی اضافه شده است بر این....

**رحیمی :** ببخشید آقای شالگونی، در شایعات بوده که کشتن این فرمانده سپاه پاسداران به دلیل نزدیکی اش بوده به آقای رفسنجانی. آیا اینها هم تاثیر داشته؟

**محمد رضا شالگونی :** همین نورعلی شوشتری را میگویند؛ من هم چنین چیزی را شنیده ام. او از فرماندهان قدیمی جنگ ایران و عراق بوده و در واقع فرد شماره دو سپاه بوده. منتها برای این چیزها کساتی که اطلاعات دقیق تری دارند باید بگویند. من به هر حال جزء آنهایی نیستم که اطلاعات دقیقی در این حوزه داشته باشم. ولی این مطرح است. در جمهوری اسلامی این چیزها هیچ بعید نیست. اگر هم واقعیت داشته باشد نباید تعجب کرد. ولی قرآن این را نشان نمی دهد. قرآن نشان میدهد که اینها طرحی داشته اند و میخواستند کاری بکنند. توجه داشته باشید که این مهم ترین ضربه به سپاه پاسداران است و از لحاظ سمبولیک خیلی اهمیت دارد که در لحظه ای که سپاه پاسداران میگوید که همه چیز را تحت کنترل خود دارد میروند در چنین همایشی شرکت میکنند و رهبران درجه اولشان را میبرند آنجا و یک عده از سران قبایل رابرده بودند و یک دفعه یک انفجاری میشود و لااقل هفت نفر از ژنرال های ارشد سپاه کشته میشوند و آن ضربه مهلک پیش می آید. یا آن مسجد علی ابن ابی طالب زاهدان را منفجر کردند چیز کمی نبود. یعنی اینها ضربه های مهلکی است که سپاه پاسداران بر خلاف آن لاف و کزافی که در تهران دارد و دختران و پسران جوان را میگیرند و کتک میزنند، در واقعیت امر سپاه نیروی ضعیف و بسیار شکننده ای است. و از این نظر من فکر میکنم که بازنده اول که بلا فاصله به ذهن میرسد خود جمهوری اسلامی، آقای ولی فقیه و سپاه پاسداران است.

**رحیمی :** بسیار سپاسگزار هستم آقای شالگونی از شرکتتان در برنامه این هفته و با امید گفتگو در هفته آینده.  
**محمد رضا شالگونی :** تشکر میکنم، زنده باشید. و خداحافظی میکنم از شما و شنوندگان عزیز رادیو سپهر.

\* پیوندها \*

سردبیر نشریه : منصور نجفی  
[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)  
ایمیل روابط عمومی سازمان  
[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)  
تلفن روابط عمومی سازمان  
0049-69-50699530  
شماره فاکس سازمان  
۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴  
سایت راه کارگر  
[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)  
سایت خبری راه کارگر  
<http://rahekargar.wordpress.com/>  
سایت اتحاد چپ کارگری  
[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)  
سایت رادیو صدای کارگران ایران  
[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)  
نشر بیدار  
[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)  
نشریه انگلیسی ایران بولتن  
[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)  
توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً

## بلوچستان در جنبه ی خشونت کور

ارژنگ پامشاد

عملیات انتحاری جندالله در همایش طوایف و قبایل بلوچستان در منطقه "پیشین" شهر سرباز، ۴۱ کشته و ۵۵ زخمی به جای گذاشت. اما زخم کاری آن بر تحولات آتی بلوچستان، شاید دریای خون ایجاد کند. از شش ماه پیش که سپاه پاسداران جمهوری اسلامی مسئولیت امنیت این استان حساس را بر عهده گرفت، طرح بومی کردن امنیت و سرکوب را در دستور قرار داد. محورهای اساسی این طرح شامل، جلب همکاری و تجهیز و تسلیح برخی از قبایل و از میان بردن بی اعتمادی میان عشایر و نیروی انتظامی و سپاه، پیشنهاد استخدام جوانان بلوچ و سنی به بدنه نیروی انتظامی، جمع آوری سلاح و طرح بخشودگی افراد مسلحی که امان نامه بگیرند، شناسایی و اخراج پناهندگان افغانی از کشور به کمک ریش سفیدان محلی، حفاظت از مرزها و مبارزه با پدیده ی گروگان گیری. آن چه در این طرح سخنی از آن به میان نیامده تلاش برای سروسامان دادن اقتصاد در هم ریخته و ضعیف استان و ایجاد شرایط کار و مبارزه با بیکاری است. همچنین در این طرح از مبارزه با امر قاچاق مواد مخدر سخنی به میان نیامده است. روشن نیست که در این رابطه سپاه چه سیاستی اتخاذ کرده و با قبایل و خوانینی که در این رابطه فعال هستند چه برخوردی در پیش گرفته خواهد شد. روشن است منطقه بلوچستان یکی از راه های اصلی انتقال مواد مخدر از افغانستان به اروپاست. یکی از اصلی ترین وظایف رسماً اعلام شده ی نیروی انتظامی در تمامی سال های گذشته، مبارزه با کاروان های قاچاق مواد مخدر بوده است. در این رابطه نیز نباید این نکته از یاد برد که همواره میان نیروهای ارتش و نیروی انتظامی و برخی از سران قبایل و یا خوانین که در این امر فعالیت داشته اند، همکاری هایی صورت می گرفته است. این امر در زمان حکومت شاه نیز جریان داشته است. بنابراین مسئله قاچاق وقتی در سطح کلان مطرح می شود، موضوع با پیچیده گی هایی همراه خواهد شد. زیرا در مواردی همکاری های گسترده ای میان خوانین و سران نیروی انتظامی در نقل و انتقال قاچاق انجام می گرفته است. هر چند هر روزه خبر از مبارزه ی نیروی انتظامی با باندهای قاچاق مخابره می شود.

سیاست جدید سپاه در بلوچستان که می توان آن را بومی کردن سرکوب نامید، در متن سیاستی به اجرا در می آید که در سال های گذشته، باید آن را سیاست چوبه های دار نامید. سیاست دولت جمهوری اسلامی بویژه در دوره ی دولت احمدی نژاد، با تکیه یک جانبه بر شیعیان سنیستایی و با جریان مسموم به انتظاریون و طرفداران انجمن حجیه که مدام بر آتش جنگ شیعه و سنی می دمیدند، سرکوب کامل هر نوع مبارزه ملی و مذهبی در میان مردم بلوچ بود. در سال های گذشته، حجم اعدام جوانان بلوچ بسیار بالا بود؛ ترور و اعدام روحانیون اهل سنت نیز بارها اتفاق افتاد؛ حتی فعالین فرهنگی همچون یعقوب میرنهاد، نیز نتوانستند از جنگ این سیاست خشونت کور جان سالم بدر برند. سیاست چوبه های دار، در منطقه ای که از نظر اقتصادی وضعیت استواری ندارد، صنعت در آن جا دیده نمی شود، کشاورزی و دامداری و تجارت نمی تواند نیروی جوان را به کار جذب کند و بیکاری و فقر به مشکلی جدی تبدیل شده است، تنها پاسخ رژیم به مشکلات منطقه ای بود که به دامن زدن کینه و نفرت منجر شده است.

سیاست چوبه های دار، سرکوب خشن ملی و مذهبی، بیکاری و فقر؛ کینه و نفرت فزاینده، زمینه هایی است که نیروهایی چون جندالله توانستند بر متن آن به جذب نیرو بپردازند. بیکاری گسترده و فقر توانفرسا دو عاملی هستند که هم به جندالله برای نیروگیری کمک می کند و هم به پاره ای از خوانین این امکان را می دهد تا برای سازماندهی کاروان های قاچاق به جذب نیرو بپردازند و در درگیری ها میان این کاروان ها و نیروی انتظامی و ارتش همواره گوشت دم توپ داشته باشند و خود در کناره ی میدان به جمع آوری پول و هزینه کردن آن برای خرید خانه و مالک و سازماندهی زندگی یک جانشینی و مرفه بپردازند و همراه خانواده و بستگان شان به سرمنزل مقصود برسند. روشنفکران منطقه و آن ها که در بلوچستان زیسته اند نیک می دانند که تفاوت زندگی خوانین و وابستگان شان با مردم فقیر و توده های پائین سلسله مراتب عشایری تا چه حد چشم گیر و نگران کننده است. در چنین شرایطی، سیاست سپاه برای جذب و جلب خوانین و سران قبایل، می تواند به شکاف تاکنونی شدت بیشتری بخشد و مردم فقیر و توده های کار و زحمت زیر چرخ های این همکاری امنیتی له شوند. زیرا اگر سران قبایل با مسلح شدن و همکاری با سپاه و نیروی انتظامی در ازای امتیازاتی به بازوی سرکوب تبدیل شوند، امکانات جوانانی که برای امرار معاش با موتورسیکلت ها و

با وانت بارهایشان به تجارت میان این سوی و آن سوی مرز مشغول هستند، بسیار محدود خواهد شد. این امر همچنین می تواند زمینه ی رقابت و درگیری میان قبایل گوناگون را دامن بزند. به همین دلیل بود که مولوی عبدالحمید امام جمعه اهل سنت زاهدان در خطبه های نماز جمعه، از سیاست مسلح کردن قبایل و بیکاری آن ها به عنوان اهرم های سرکوب انتقاد کرد.

بر متن چنین وضعیتی، عملیات انتحاری و تروریستی جندالله، با هر نیتی که صورت گرفته باشد، ضربه سهمگینی به جنبش مردمی بلوچستان و جنبش نوپا و دمکراسی طلب سراسر ایران بود. چنین عملیاتی حتی اگر برای انتقام گیری از خون جوانان بلوچ و روحانیون سنی مذهب انجام شده باشد؛ حتی اگر بخواهد پاسخی باشد به جنایات جمهوری اسلامی در بلوچستان و حکومت نظامی و امنیتی اش؛ حتی اگر بخواهد مرهمی باشد بر درد مادرانی که فرزندان شان به چوبه های دار آویخته شده اند؛ حتی اگر بخواهد بی حقی مردم بلوچ و ستم مضاعفی که بر آن ها روا می شود را به گوش جهانیان برساند؛ در تمامی اهدافش با شکست کامل روبرو خواهد شد. زیرا این خشونت کور و لجام گسیخته که جان ده ها نفر از بلوچ و فارس، شیعه و سنی، فرمانده سپاه و سران قبایل و عشایر، جوان و پیر را گرفته است؛ نتایج معکوسی به بار خواهد آورد زیرا:

در گام اول برگ برنده تبلیغاتی در اختیار سرکوبگران سپاه و خشک اندیشان مذهبی می گذارد تا اعلام کنند که تلاش شان در راستای وحدت شیعه و سنی، با بمب پاسخ گرفته است. این کشتار کور، این امکان را فراهم می آورد که نیروهای دولتی و سپاه، با تکیه بر کشته شدن برخی از سران و افراد قبایل، روحیه انتقام طلبی و خون خواهی آن ها را تحریک کرده و در این زمینه به تجهیز، تسلیح و تخریب اطلاعاتی این قبایل بپردازند. روشن است در این حالت دامنه همکاری این نیروها با سپاه و نیروی انتظامی گسترده تر گشته و زمینه جنگ برادر کشی در میان طوایف بلوچ گسترش خواهد یافت. بی جهت نیست که بخش اعظم قبایل و طوایف بلوچ با انتشار بیانیه هایی این حرکت جندالله را محکوم کرده و از آن برانت جسته اند. به این ترتیب جندالله با اقدام تروریستی خود، زمینه نزدیکی برخی از قبایل با سپاه و نیروهای دولتی را تقویت خواهد کرد. در گام دوم، شدت این عملیات، واکنش خشن و شدید نیروهای سرکوب را نیز بر خواهد انگیزد. باید در روزهای آینده شاهد بیکاری ماشین کشتار قضائی رژیم اسلامی در بلوچستان باشیم. این بار نیز حکام شرع و دادستان های بیدادگاه های جمهوری اسلامی در بلوچستان، در دادگاه های در بسته و چند دقیقه ای احکام اعدام صادر خواهند کرد و چوبه های دار را بر پا خواهند داشت. از هم اکنون دادستان زاهدان و دیگر مسئولان قضایی به خط و نشان کشیدن هایشان مشغول شده اند. از این رو جان صدها جوان بلوچ که در زندان های جمهوری اسلامی اسیر هستند در خطر جدی قرار گرفته است.

در گام سوم، چنین عملیات خشونت باری، فضای استان را به شدت نظامی و امنیتی خواهد کرد و هر نوع اعتراض مردمی و مدنی را با خطر واکنش خشن و سرکوب شدید نیروهای رژیم روبرو خواهد ساخت. در چنین فضای امنیتی و نظامی، هر جوان بلوچ به چشم یک نیروی انتحاری نگریسته شده و به دامن زدن حس بدبینی میان ساکنان استان نیز منجر خواهد شد. این فضای مسموم را همواره در بعد از اقدامات تروریستی جندالله دیده ایم. بر متن چنین فضائی است که نیروهای رژیم همواره تلاش کرده اند که نیروهای غیربلوچ ساکن بلوچستان را به پایگاه حمایتی خود تبدیل کنند. امری که تاکنون با موفقیت زیادی همراه نبوده است. زیرا پیوندهای انسانی مردم ساکن استان و تاریخی که همزیستی مسالمت آمیزشان، مستحکم تر از آن است که فریب سیاست های تاکتیکی نیروهای سرکوب را بخورند.

اما مهمترین جنبه منفی این عملیات کور و خشونت طلبانه، فرصتی است که به جمهوری اسلامی می دهد تا چهره مظلوم و قربانی اقدامات تروریستی بخود بگیرد و تمامی تلاش های دلاورانه مردم سراسر ایران که در چند ماه گذشته توانستند با تظاهرات میلیونی و ماهیت شکوهمندشان، پرده از چهره بی رحم حکومت اسلامی بزدند، و ماهیت خشن و دهشتناکش را رسوا سازند، به چالش بگیرد. درست در شرایطی که فضای عمومی سیاسی سراسر کشور زمینه ی دفاع از حقوق خلق های تحت ستم و بویژه مظلومیت خلق بلوچ را فراهم کرده و این همبستگی عمومی می تواند به مبارزات ملی و پیوند آن با مبارزات سراسری کمک شایانی کند و به انزوی تاکنونی این مبارزات پایان دهد، چنین عملیاتی نقش کاملاً منفی ایفا خواهد کرد. از این رو حکومت این اقدام تروریستی از سوی شورای امنیت سازمان ملل، هدیه ای به جمهوری اسلامی است که "جندالله" زمینه ی آن را فراهم آورده بود.

# ولایت ضد کارگری

حکایت "مزاد" شدن طبقه کارگر در نظام اسلامی ایران از زبان

مقام خانه کارگر

\*اگر بر سر خصوصی کردن یا آنطور که به طنز می‌گفتند "اختصاصی کردن" مال و دارایی و سرمایه مردم اختلاف بود، بر سر "خصوصی کردن"

"اختصاصی کردن"، "شخصی کردن"، "فردی

کردن"، "غیرسیاسی کردن" درد و رنج...

روشنگری، حسن صادقی معاون دبیرکل خانه کارگر در یک سخنرانی در ۳۰ مهر شرح حال جرح و تعدیل شده ای از رابطه رژیم اسلامی ایران و کارگران به دست داد. سخنان او جنبه انتقادی داشت تا به گفته خودش کارگران: "احساس کنند که این تشکیلات پایگاه و پناهگاه آنهاست". به عبارت دیگر او با این انتقادات هم خانه کارگر را که تشکیلی وابسته به دولت است تشکل خود کارگران معرفی می‌کرد، هم از ضرب انتقاد در برابر چماق رژیم که هیچ انتقادی حتی از طرف نیروهای وفادار به نظام را نمی پذیرد و آن را به قول خامنه ای و احمدی نژاد "سیاه نمایی" می‌خواند بکاهد. صادقی که در اردوی سراسری دبیران اجرایی خانه های کارگر در چمخاله گیلان صحبت میکرد تاریخچه رابطه رژیم با طبقه کارگرایران را چنین توصیف کرد:

"دیدیم و دیدند که چگونه شوراهای اعتصاب پس از انقلاب به شکل جدی امور کارخانجات رها شده را بدست گرفتند. هم کارگر بودند و هم کارفرما، هم کار می‌کردند و هم مدیریت را به عهده گرفته بودند و تلاششان باعث شد اتفاقی نیفتد. کارخانجات حفظ شد، تولید شروع شد و طی اندک سالهای اول انقلاب تا قبل از جنگ به همت همین حضور با اینکه کشور مشکلات جدی ساختاری به لحاظ عدم تثبیت دولت و نهادها و دستگاههای مربوطه را داشت ولی رشد اقتصادی کشور رقم قابل توجهی شد و این نشان از توانمندی کارگران می‌داد..."

صادقی بعد از پریدن از روی سرکوب های گسترده نیمه دهه اول انقلاب که تشکل ها و فعالیت های مستقل کارگری یک محور عمده آن را تشکیل میداد چنین ادامه میدهد:

"سال ۱۳۶۳ اولین قانون مترتب به نیروی کار یعنی قانون شوراهای اسلامی کار شکل می‌گیرد، اما آهنگ مخالفت از همان اول آغاز می‌شود و برخی آرام آرام خوی و خصلت سرمایه داری خود را نشان دادند و این شوراهای را مانع راه تولید و توسعه قلمداد کردند. علی رغم نص صریح قانون اساسی و پشتوانه محکم قرآنی تلاش شد که نقش نمایندگان کارگران نقش برآب شود. سالها مقاومت شد، تاریخ اسناد دارد مصادیق دارد شرح مذاکرات دارد و می‌توان به آنها رجوع کرد و دریابیم که چه گذشته است."

از پریشان گویی هاو تناقضات صادقی که در به اصطلاح "پناهگاه کارگران"، "نظام مدافع سیاست های ضدکارگری و سرکوب کننده کارگران را "پناه" میدهد بگذرید، زیرا علیرغم همه "تعدیل ها"ی سیاسی و اقتصادی داستان او حکایت جالبی از رابطه رژیم اسلامی با کارگران به دست میدهد. بنابراین حوصله کنید و بخوانید. او ادامه میدهد:

"طی یک دهه مقاومت در مقابل تصویب این قانون باینکه در آن دوران جنگ تمام عیار بود روز به روز شدیدتر هم می‌شد، بالاخره این قانون در سال ۶۹ با شکلگیری مجمع تشخیص مصلحت نظام به تصویب می‌رسد. در این قانون سعی شد که حاشیه امنیتی کارگران بهتر از گذشته در نظر گرفته شود. ولی این حاشیه امنیت فقط سه سال ادامه داشت و در اسفند ۸۳ تعبیر دیوان عدالت اداری از ماده ۷ قانون کار، بازار کار ایران را به تدریج درسیطره قراردادهای موقت کار با طول مدت قراردادهای کوتاه مدت سه ماهه و حتی یک ماهه دچار دستخوش و تغییرات بفرنجی کرد و به تدریج شرکت‌های پیمانکاری هم به این مصیبت بزرگ اضافه شد تااستثمار نیروی کار در این شکل کامل به خود بگیرد.

سالها کارگران فریاد تضییع حقوق سردادند ولی مجلسها و دولتها تغییر کردند و صرفا زمان را سپری نمودند و ما را با وعده‌های پوچ سرخوش داشتند و آنچه رخ داد نه حل مشکلات کارگری که اضافه کردن مشکلات جدید به آنها بود ادامه مشکلات واحدهای تولیدی اذصدقه سری سیاستهای غلط اقتصادی، موجب بروز مشکلات جدی در این واحدها شد. واگذاریها هم به آنها دامن زد و غوزی بر غوز آن اضافه شد به قول مثل معروف غوز بالا غوز شد.

عزیزان حاضر در این نشست باید بدانید که در شروع، کارخانجات نساجی با دهها هزار نیروی کار با مشکلات جدی روبرو شدند. دولت‌ها که ناتوان

روشن است که اقدامات تاکتونی جندالله، که از درگیری های نظامی با نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی آغاز شده، به تدریج شکل و شمایل عملیات انتحاری و سبک و سیاق عملیات القاعده و طالبان را به خود می گیرد. متفجر کردن مسجد و یا یک گردهم آبی که به کشتار کور منجر می شود، شیوه ای است که عمدتاً توسط نیروهای القاعده و طالبان به کار گرفته شده و جنایات بسیاری به بار آورده است. روی آوری جندالله به این شیوه ها، هر چند بتواند خوشحالی نویسندهگان "شرق الاوسط" را به همراه داشته باشد، اما نمی تواند حمایت، همدلی و همبستگی مردمی، بویژه در ایران را به خود جلب کند. آن هم در شرایطی که جنبش مردمی ایران با تکیه بر خصلت توده ای و مسالمت آمیز اعتراضات خود، رژیم جمهوری اسلامی را درین بست تاریخی گرفتار کرده، شکاف در بالای حکومت را گسترش داده و قدرت تصمیم گیری را از آن گرفته است. جنبش مردمی و مظلومانه مردم بلوچ، برای احقاق حقوق خود، برای رهایی از ستم دوگانه؛ برای رسیدن به حق تعیین سرنوشت خود، برای زندگی در بلوچستانی آباد که داوطلبانه در کنار دیگر خلق ها به زندگی بدون دغدغه و سرکوب بپردازد و بر سرنوشت خود مسلط باشد، بدان نیاز دارد تا در کنار دیگر خلق های سراسر کشور به مبارزه ای مدنی و توده ای و همبسته علیه جنایات جمهوری اسلامی مباردت ورزد. مردم بلوچ نباید فراموش کنند که آن بخش از هموطنانشان که از دیگر شهرها به بلوچستان آمده و دهه هاست در آن دیار به کار و زندگی مشغول هستند، نه تنها همشهری هایشان محسوب می شوند بلکه همچون آن ها زیر ظلم و ستم حکومتی هستند و متحدینشان در مبارزه برای آزادی، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت هستند. پیوند مبارزاتی این نیروها با مبارزات مردم بلوچ، زمینه ی همبستگی و هم سرنوشتی ملیت های سراسر ایران را تقویت کرده و به رشد و گسترش مبارزات توده ای علیه حکومت جمهوری اسلامی کمک خواهد کرد.

و در پایان باید به روشنفکران بلوچ یادآور شد که دفاع کور و احساساتی از اقدامات تروریستی جندالله، هر چند همسونی با فضای احساسی جوانان تحت ستم بلوچستان باشد، اما نمی تواند در راستای منافع درازمدت جنبش مردمی و مظلومانه مردم بلوچ و ساکنان بلوچستان تلقی شود.

۲۹ مهرماه ۱۳۸۸- ۲۱ اکتبر ۲۰۰۹

## کارگران خباز سنندج در صورت عدم رسیدگی به وضعیتشان دست به اعتصاب خواهند زد.

بر اساس گزارش رسیده، اگر فر مانداری و دیگر مسئولین استان به خواست کارگران خباز سنندج رسیدگی نکنند، آنان دست از کار خواهند کشید.

کارگران خباز سنندج در راستای افزایش دستمزد خود و جمع اوری طوماری که به امضا بیش از ۴۰۰ نانوانی در شهر سنندج رسیده خواستار افزایش دستمزد خود شده اند.

در شهر سنندج ۴۵۰ واحد نانوانی، سنگگ، لواشی و بر بری موجود است که حداقل ۴۵۰۰ کارگر در این واحد ها مشغول به کار می باشند.

کارگران خباز سنندج بعد از برگزاری مجمع عمومی خود خواستار ان شدند که با توجه به پائین بودن دستمزدها و عدم افزایش دستمزد در سال ۸۸، دستمزد آنان افزایش یابد اما تا کنون مسئولین استانی به این خواست هیچ گونه جوابی نداده اند.

کارگران در چندین جلسه خود که با فرماندار و استاندار در سنندج داشته اند متذکر شدند اگر تا پایان روز یکشنبه ۳ اباتماه به مطالبه قانونی آنان رسیدگی نشود و دستمزد آنان افزایش پیدا نکند تمامی ۴۵۰ واحد نانوانی در سطح شهر سنندج دست به اعتصاب خواهند زد.

ما اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری از این خواست طبقاتی کارگران خباز حمایت کرده و از تمامی مردم سنندج می خواهیم در صورت اعتصاب کارگران خباز که در راستای افزایش دستمزد صورت میگیرد به هر شکلی که امکان دارد، همه با هم از مطالبات کارگران حمایت و آنان را در این کشمکش طبقاتی یاری رسانیم. چهارشنبه ۲۹ مهر ۱۳۸۸

کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

در حل مشکل بودند معضل رایبه سوی کارگران هدایت کردند. گفته شد کارگران این واحدها مازدهستند و باید برای تعدیل و اخراجشان فکری کرد. کانون این اتفاق در اصفهان زده شد تحت عنوان قانون نوسازی نساجی ۵۰۰ میلیون دلار ارز دادند و تصمیم گرفتند تعداد قابل توجهی از کارگران را در اختیار بیمه بیکاری و برخی را هم زود هنگام بازنشسته کنند، این واقعه به ذائقه کارفرمایان خوش بود چرا که در برنامه توسعه آن را به کل صنعت نسری دادند و از این حوزه تعداد قابل توجهی از کارگران تحت عنوان ماده ۱۰ قانون نوسازی و بازسازی صنایع از واحدها منفق شدند. بعدها سراغ کارگران واحدهای کوچک رفتند. گفتند اگر واحدهای زیر ۵ نفر از قوانین کار و تامین اجتماعی معاف شوند یک میلیون شغل به همین واسطه توسط کارفرمایان ایجاد می‌شود کارفرمایان کارگاه کوچک به همین دلیل کارگر نمی‌گیرند این کارگاهها را از قانون معاف کردند.

عزیزان حاضر شما بهتر از بنده می‌دانید نتیجه آن چه بود؟ نتیجه آن اخراجهای بدون پرداخت حق و حقوق کارگران بود که به سرعت ادامه یافت. بعد گفتند می‌خواهیم از ظرفیت قانون کار استفاده کنیم ما دنبال تغییر قانون کار نیستیم به همین جهت ماده ۱۹۱ را علم کردند به این ترتیب با بهانه توسعه اشتغال سالها کارگران کارگاههای زیر ۱۰ نفر را از برخی مواد قانون مستثنی کردند. در ادامه مدعی شدند علت اینکه صنعت فرش نمی‌تواند جایگاه واقعی خود را حفظ کند هزینه بالای نیروی انسانی در تولید فرش است پس اجازه گرفتند این کارگران مظلوم را از همه حقوقشان منع گردانند.

به گونه‌ای که دیگر چیزی برای کارگران باقی نمانده ولی هنوز آقایان دست بردار نبودند. این بار سراغ تشکلات نیمه جان آنها رفتند تحت عناوین سیاسی بودن همه آنها را قمع کردند و سازمانهای کارگری دست ساخته و همسورا شکل دادند ولی چون بعد عمیق سیاسی در این تحركات وجود داشت تشکل کارفرمایی هم از این قاعده مستثنی نگذاشتند و آنها را هم منحل کردند.

شما نیک می‌دانید که وزیر کار دولت نهم با شعار حل مشکلات کارگران قراردادی به میدان آمده بود اما نه تنها طی چهار سال مشکلی را حل نکرد بلکه هجمه سنگین و عجیبی به قانون کار برد، به کل مواد این قانون را قصد داشت تغییر بدهد.

مواد ۷ - ۱۰ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۷ - ۹۶ - ۱۱۲ - ۱۳۱ تا ۱۳۶ و ۱۹۱ از جمله موادی است که در پیشنهاد وزارت کار تغییر اساسی کرده بود و بالاخره در روزهای پایانی عمر دولت نهم این کار خود را نیز عملی کرد و آن را به تصویب رساند و امروز در کمیسیون اجتماعی دولت به صورت یک بسته آماده رایا به مجلس است.

بنام عدالت و عدالت خواهی حداقلها را در حوزه کارگری در تلاش هستند تا از بین ببرند به کارگران اجازه اعتراض نمی‌دهند اجازه حضور نمی‌دهند سرنوشت شان را تغییر می‌دهند ولی حتی حاضر نیستند نظر آنها را بگیرند. تشکلهای موثر وجود ندارد برخی در وزارت کار نشسته‌اند و خود را قیم جامعه کارگری و حتی کارفرمایی می‌دانند. به کلی شکل کار از ابتدای انقلاب تا این زمان عوض شده است و چیزی که مسلم است آن است که کارگران دیگر نقش موثر در تعیین سرنوشت خودشان ندارند و ارزشها سقوط کرده است. حالا هرکس هر تعبیری که می‌خواهد بدهد و ادعایی که می‌خواهد داشته باشد. به علت سیاست‌های غیر قابل نقد از سوی دولت رکود در کشور حاکم شده و روز به روز بر تعداد بیکاران افزوده می‌شود در عرصه اقتصاد و سرمایه‌گذاری هم وضعیت به گونه‌ای است که مطالبات بانکها از شرکتها فزاینده شده است و میزان آن از ۴۰ هزار میلیارد تومان گذشته است این در حالی است که در سال ۸۴ این عدد ۱۱ هزار میلیارد تومان می‌رسید.

نقدینگی از ۶۷ هزار میلیارد تومان به بیش از ۱۹۰ هزار میلیارد تومان رسیده است متوسط تورم از ۱۲/۱ از سال ۸۴ به ۲۵/۴ درصد در سال ۸۷ رسیده است دولت روز به روز بزرگتر شده است در حالی که تکلیف کوچک شدن دولت طی برنامه چهار توسعه مشخص شده است. در حوزه بهره‌وری هم رشدی نامحسوس داشته و با رشد ۲/۵ درصد طی سالهای برنامه بسیار فاصله دارد بیکاری حتی با تغییر شاخص از مرز ۱۲ درصد در سال ۸۸ گذشته است در حالی که برنامه حدود ۸ درصد را هدف گذاری کرده بود اینها همه نشان از ضعف مدیریت کلان اقتصاد و نبود تفکر مشارکت در عرصه مدیریت کلان کشور دارد که ناشی از سلیقه‌های فردی در حوزه سیاست گذاری و سلیقه‌سازی و عدم توجه به قانون در این دوران است.

خسارات چنین اقداماتی دقیقا متوجه قشر عظیم کارگر به عنوان یکی از گروههای مرجع در جامعه است. کشور نیاز به حداقل یک میلیون شغل

جدید در سال دارد ولی هیچ امیدى به تحقق این تعداد شغل نیست. در حوزه سازمان تامین اجتماعی که جزء سازمانهای مخاطره آمیز طی سالهای آینده است بی تفاوتی دولت از تامین منابع برای پرداخت بدهی به این صندوق نشان از عدم مسولیت پذیری دولت دارد.

به بهانه سرعت دادن به خصوصی‌سازی و اجرای اصل ۴۴ به انتقال مالکیت‌ها شتاب داده‌اند در حالی که در شرایط رکود جهانی که مشکل عمده تجهیز منابع و سرمایه وجود دارد چطور می‌توان باورکرد که طی یک معامله ناگهانی ۸ میلیارد دلار مالکیت که نزدیک به ۱۷ درصد کل بورس ایران است طی یک معامله واگذار شود ما نمی‌توانیم این شرایط را واقعی تصور کنیم بسیاری شرکتها به شکل مذاکره در حال واگذاری است کسانی که به این شکل واگذاریها اشکالات عمده وارد می‌کردند امروز خود هیجان زده تر عمل می‌کنند این درحالی است که جای بخش خصوصی واقعی در واگذاری خالی است و شبه دولتی‌ها اقدام به تملک ارقام بزرگ می‌کنند و این جای نگرانی دارد چرا که انحصار دولتی به انحصارات دیگر تبدیل شده است و این اصلا هدف اصل ۴۴ نیست جالب است بدانید مشکل بزرگتر این است که این واگذاری برگشت ناپذیر است.

... در عوض تن به واردات کالاهای دست چندم بی کیفیت وارداتی چین و ترکیه و امثال هم بدهیم و در آخر هم متوجه شدیم برنج وارداتی مسوم است لوازم صوتی و تصویری یکبار مصرف است، کامیون‌های چینی با صرف میلیاردها تومان امنیت جاده‌ها و مسافران را به خطر می‌اندازد و مصرف سوخت بالایی دارند و روز اول باید روانه تعمیرگاهها بشوند، پوشاک دست دوم مستعمل وارد کشور می‌شود، میوه وارداتی کشاورزان را بیکار کرده است... امروز صنایع قدیمی ما در حوزه‌های مختلف یکی پس از دیگری در حال ورشکسته شدن و تعطیلی است و آقایان دم از رشد و شکوفایی می‌زنند. کارخاتجات نساجی، چرم و کیف و کفش، لوازم خانگی، پوشاک و بخش کشاورزی به سبب سیاست‌های غلط واردات مورد تهدیدی جدی قرار دارند اگر دیر اقدام کنیم با جامعه‌ای با نرخ بالای ۲۰ درصدی بیکاری مواجه می‌شویم و این با زلزله ۸ ریشتری فرقی نمی‌کند.

**بنیادگرایی سیاسی و فرهنگی، بنیادگرایی اقتصادی و راه حل بنیادگراییه برای مقابله با زلزله ۸ ریشتری**

با اینکه حکایت خود آقای صادقی هم ثابت میکند مشکل اساسی در رابطه نظام اسلامی حاکم با طبقه کارگر و مزدبگیر است، اما سرانجام خود را به انتقاد از سیاست دولت کنونی محدود کرده و در "پناهگاه کارگران" به دفاع از خصوصی کردن دولت های قبلی می پردازد. در این زمینه کافی است حکایت خود او را شاهد بگیریم.

رژیم جمهوری اسلامی به حق به عنوان یک رژیم ضدآزادی و ضددمدی شناخته میشود، اما خصلت ضد کارگری آن کمتر زیر نور پروژکتورها قرار گرفته است. علت این امر از یک طرف سرکوب سازمان یافته نیروهای مدافع عدالت توسط رژیم است و از طرف دیگر همراهی بخش قابل توجهی از اپوزیسیون رژیم با سیاست های ضد کارگری آن، کافی است مقالات، سخنرانی ها، مصاحبه ها و "نامه های اقتصاددانان" و "بریتنی اسپیرز" شدن اقتصاددانانی مثل آقای غنی نژاد و سایر عشاق سینه چاک فلسفه نولیبرالی را به خاطر بیاوریم. این مساله بویژه از آن نظر قابل توجه و تعمق است که رژیم به نام مستضعفان انقلاب ایران را به شکست کشاند و قدرت را غصب کرد، بنابراین نشان دادن ماهیت ضدکارگری آن قاعدتا باید ابزار مهمی در دست نیروهای اپوزیسیون باشد.

واقعیت این است که در طول دو دهه اخیر محورهای اساسی برنامه های اقتصادی رژیم چه در دوره های اصلاحات و چه در دوره ضد اصلاحات بر پایه اصول ارائه شده از طرف صندوق بین المللی پول و باتک جهانی پیش برده است. همان اصولی که بنیادگرایی نولیبرالی از صعود تا سقوط بر مبنای آن عمل میکرد. نزاع شدید سیاسی بین جناح ها و تغییر دولت ها در این رابطه تحولی ایجاد نکرد و در این مدت دو دولت اصلاح طلب و یک دولت محافظه کار آمدند و رفتند و به سرکله هم زدند اما برنامه های اقتصادی همچنان در راستای "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی و صندوق بین المللی پی گیری شد. اگر بر سر خصوصیت کردن یا انطور که به طنز میگفتند "اختصاصی کردن" مال و دارایی و سرمایه مردم اختلاف بود، بر سر "خصوصی کردن"، "اختصاصی کردن"، "شخصی کردن"، "فردی کردن"، "غیرسیاسی کردن" درد و رنج انبوه کارگران و مزدبگیران - و بیکاران و محرومان از مزد و حقوق- اختلاف اساسی نبود. دستگاه ولایی هم همه ی این مدت پشتیبان این سیاست ها بود. در اینمهمای جوهر سیاست ضدکارگری آنها همین بس که خودشان حالا در هنگامی ی شدیدترین مرافعه شان، یعنی وقتی که رژیم کودتا طرف مقابل را به اسارت گرفته و به بند و زنجیر کشیده، این یگانگی را جار میزنند.

# بناپارت بازاری؟

نوشته: جیمز بوکان  
ترجمه: نصرالله قاضی

مقدمه مترجم:

**توضیحی کوتاه بر این مقاله:**

مدهاست که ایران به مرکز صحنه بین المللی بازگشته است. اخیرا رئیس جمهور آمریکا ایران را به محاصره اقتصادی تهدید کرده تا احیانا بتواند امتیاز داشتن سلاح هسته ای را فقط برای اسرائیل حفظ کند. از سوی دیگر رژیم ایران بیش از پیش در داخل کشورحامیان خود را از دست داده و بعد از تقبل در انتخابات با مخالفتی توده ای شدید و وسیعی روبرو شده است. همزمانی این دو بحران باعث سرریز شدن مجموعه ای از تحلیل های سیاسی-مذهبی دزدنیای خبرسانی اروپا و آمریکا گشته است.

در این مقاله تحقیقی جیمز بوکان سعی کرده است که بیک بررسی دقیق و برخاسته از اخبار و اطلاعات صحیح بپردازد و دلایل بن بست های امروزی رژیم ایران را در میان تاریخ و فرهنگ ایران جستجو کرده و به انقلاب مشروطه ایران بر گردد. جیمز بوکان به سنوالاتی که گاهی هم با زرق و برق در سیاست ایران مطرح میشود مثل مقایسه عملکردسیاسی-اقتصادی دولتهای رفسنجانی/ خاتمی با دولت احمدی نژاد، ترکیب طبقاتی بلوک سبزها، پایگاه اجتماعی حامیان رژیم، نقش دقیق نیروهای مسلح و سپاه پاسداران در ساختار قدرت در ایران و نقش بخشهای بیرون از قدرت روحانیون میپردازد. وی سعی میکند در این مقاله در حالیکه هر دو بحران یعنی بحران هسته ای و بحران تقبل در انتخابات امسال هنوز در جریان هستند تحلیلی را ارائه دهد که میتواند نوری بر تاریکی های رژیم ایران بیفکند. اکتبر ۲۰۰۹ - مهرماه ۱۳۸۸

هگل میگوید برای اینکه تاریخ قابل فهم باشد باید دو بار تکرار شود. مارکس در اثر ارزشمندهود هجده برومر و لونی بناپارت آن گفته هگل را تکمیل کرده میگوید تاریخ بار اول بشکل غم انگیز و بار دوم بشکل مسخره تکرار میشود. مارکس کودتای پرنس ناپلئون را در سال ۱۸۵۱ میلادی کپی مضحکی از تسخیر دولت توسط ناپلئون بناپارت در هجده برومر میبیند که در سال ۱۷۹۹ اتفاق افتاده بود و آن را بازی نمایش تاریخ تحت شرایط متفاوت مینامد. اگر هگل و مارکس زنده بودند در مورد حوادث خرداد ماه در ایران چه میگفتند؟ پیروزی محمود احمدی نژاد در دهمین دوره انتخابات رئیس جمهوری در بیست و دو خرداد برای موافقین جلوه ای از شکوه الهی و برای مخالفین تقلبی آشکار بود. برای دانشجویان تاریخ ایران بیست و دوم خرداد همانند انقلابات توده ای ۱۲۸۵ و ۱۳۵۷ شمسی بود که با کودتاهای پیاپی متوقف شد. بجای محمد علی شاه قاجار علی خامنه ای را داریم، بجای لیاخف فرمانده قزاق وزیر کشور محصولی را داریم و بجای رضا خان، محمود احمدی نژاد را که در نقش بناپارت است با کتی کهنه. برای ایرانیانی که کاست مذهبی در کله شان فرو رفته، تاریخ کشورشان همواره در معرض خطر طوفان گران مخالف خدا، مزدوران، سرمایه خارجی، لیبرالها و بی بی سی بخش فارسی بوده است. برای غیر مذهبیون راه مطمئن بسوی نور و روشنایی که برای مدتها بسته بود در حال باز شدن است. برای هر دو طرف نتیجه نا رضانی است زیرا در درون مرزهای ایران نه رفاه وجود دارد و نه عدالت و نه احترامی که ملت در مقابل خدا و انسانیت سزاوار آنست. میبینیم کشوری که "مانی گری" از آن بیرون آمده در دوره های مختلف تاریخ اشکال مختلفی بخود میگیرد. مطلقه گرایی بر ضد مشروطه طلبی میجنگد، سلطنت با مجلس میجنگد، دست راستی با دست چپی، خدا با شیطان و تند رو با رفرمیست میجنگد. بیست و دوم خرداد امسال بازگشای فصل جدیدی در تاریخ ایران بود. با مرگ خمینی در سال هشتاد و نه مسیحی تنگنایی که نمیکشاید رفرمیستها رفرم کنند و تند روها تند روی کنند شکسته شد. جمهوریخواهی در ایران زخم برداشته و آخوندها قمه کشیده اند. ایران وارد دوره ای از بی اطمینانی، برخورد با قدرتهای بزرگ و شور و شری مسیحانی شده است. هر لحظه ممکن است در کویر نمک یک انفجار اتمی روی دهد.

## تاج و تخت و مشروطیت

در سالهای ۱۲۸۴ شمسی معادل ۱۹۰۵ میلادی ایران از نظر مدرنیته فاصله زیادی با کشورهای اروپایی داشت یا بهتر است بگویم ایران دارای چند دروشکه، هفت کیلومتر راه آهن بین تهران و شاه عبدالعظیم، یک کارخانه قند و شکر، یک پلی تکنیک، یک گردان قزاق و سی میلیون روبل روسی بدهی بود که صرف مخارج خاندان سلطنتی و سفر

یکی برای آنکه طرف مقابل را "کنف" کند میگوید دولت احمدی نژاد در این و آن زمینه دارد برنامه خاتمی یا رفسنجانی را اجرا میکند، آن یکی برای اینکه طرف را از رو ببرد میگوید در عرض یک سال چنان "خصوصی" کردم که اینها در عرض ۱۶ سال نتوانستند. انبوه کارگران را اخراج کرده اند، دستمزدهای واقعی را به پانین تر از سطح فقر رسانده اند، همان دستمزدها را هم ده ماه و یک سال و دو سال پرداخت نمی کنند، قانون کار پیشنهادی خودشان را هم پاره کردند، اکثریت نزدیک به اتفاق کارگران را به کارگر قراردادی یا اجیر تبدیل کردند. اگر در ۱۶ سال دولت های اصلاحات با پیاده کردن مبانی اصلی طرح نولیبرالی، انبوه کارگران و مزدبگیران و مردم کم درآمد و بیکاران و بیکارشدگان را به خاک سیاه نشانند، در دوره احمدی نژاد خود زمین را از زیر پای آنها کشیدند. صنعت پشت صنعت، و شاخه های مختلف کشاورزی و تولید نابود شد و واردات جای آنها را گرفت.

قبل از ۲۰ سال اخیر هم مشغله اصلی رژیم ویران کردن نطفه های هر نوع تشکل و حرکت مستقل کارگران و پشته ساختن از جنازه روشنفکران و فعالانی بود که از کارگر و مزدبگیر به این یا ترتیب یا فقط به زبان دفاع میکردند. علیرغم این وقتی کارگران در دوره هجوم نولیبرالی با تلاشی که به معنای واقعی کلمه قهرمانانه بود توانستند جنبش خود را احیا کرده و حتی سندیکای مستقل برپا کنند، شلاق - شلاق واقعی نه تمثیلی- را از کمر بیرون کشیدند و کارگر را در مقابل چشم عموم به باد کتک گرفتند و به زندان انداختند، به کارگران شرکت واحد، نه فقط به خودشان، بلکه به زن و کودک شیرخواره شان مغول وار حمله کردند و حالا هم اساتلو را از زندان به بیمارستان و برعکس انتقال میدهند. این روزها هم که خبر احکام سنگین زندان برای کارگران هفت تپه را همه می شنویم.

به عبارت دیگر در تمام سی سالی که رژیم شعار مبارزه با "استکبار و استعمار" میداد، چه وقتی مشغول جنگ سخت با صدام و پشتیبانان او بود، چه وقتی با برپا کردن بامبول اتمی ایران را روی لبه پرتگاه جنگ برد و چه حالا که سرگرم چانه زنی و مذاکره با "استکبار و استعمار" است، نه محوری ترین مبانی قدرت خارجی یعنی در حوزه اقتصاد و بازاری، نه تنها با آن اختلاف اساسی نداشت بلکه شاگرد مطیع دستور العمل های ارباب اقتصادی و نهادهایش بود و هست.

حالا هم که مشغول برچیدن یارانه ها هستند آنهم تحت عنوان هدفمند کردن یارانه ها که تا همین حالا معلوم نیست به که و چطور پرداخت خواهد شد و در واقع تقسیم مقداری پول است که سرانجام به عنوان "هزینه سرمایه دار" از مزد بگیران پس گرفته خواهد شد و تورم و گرانی دایمی را به ارث خواهد گذاشت و این تازه خوش بینانه ترین ارزیابی است، چرا که اختیار طرح در دست دولتی است که از دولت برده دار هم کمتر به مردم حساب پس میدهد و "اقتشار زحمتکش" و "مستضعف" را به اسم رمز برای چماقاران بسیجی و سپاهی و انصاری تبدیل کرده است. پول یارانه صندوق مناسبی است برای "بسیج" و روانه کردن آنها به کوی دانشگاه، سوله های کهریزک، یا کلانتری های محلی و ضرب و جرح و قتل و تجاوز به فرزندان مردم.

محمد رضا باهنر نایب رئیس مجلس رژیم در مصاحبه ای با ایلنا پیش بینی اگر نرخ تورم امروز را بین ۱۵ تا ۲۰ درصد بگیریم با اجرای لایحه هدفمند کردن یارانه ها تورم به ۳۵ تا ۴۰ درصد خواهد رسید. البته اگر نقدینگی و سرعت گردش پول کنترل شود که اگر بزرگی است. به گفته باهنر این مثل یک زلزله ۳۵ تا ۴۰ درصدی و قابل کنترل است و "از وقوع زلزله ۸ تا ۹ ریشتری جلوگیری خواهد کرد."

پاسخ رژیم به زلزله ۸ ریشتری که صادقی میگوید در اثر بیکاری ۲۰ درصدی ایجاد میشود، بنیادگرایانه است، آن هم بنیادگرایی نولیبرالی که بحران اقتصادی جهانی در سراسر جهان آن را بی اعتبار کرد و رهبران دولت های بزرگ سرمایه داری را مجبور کرد لاقط بطور رسمی به مذمت آن بپردازند و حتی در عمل هم لاقط در کشورهای خودشان بر بخش کوچکی از مواد آن خط بطلان بکشند و اندکی از خزانه کل و گشادی را که با دست و دلبازی خیره کننده ای به بانکداران اختصاص داده بودند به روی بیکاران و آسیب دیدگان بکشایند. اما نظام اسلامی ایران و امثال باهنر بر این گمانند که به کمک بنیادگرایی سیاسی و فرهنگی و چماق و شلاق و سرنیزه ای که از آن ساخته اند میتوانند برنامه بنیادگرایانه اقتصادی خود را به اجرا بگذارند و از "زلزله ۸ ریشتری" بگذارند. آنها مشغول تا کردن با عواقب زلزله سیاسی هستند که بعد از انتخابات زمین را زیر پای آنها لرزاند. باشد تا عواقب "زلزله هشت ریشتری" و کنده شدن زمین از زیر پای خود را ببینند. ۱ آبان ۱۳۸۸

شاه به فرنگ شده بود . اعتراضاتی که به فلک کردن دو تاجر شکر و مخالفت با تاسیس بانک روسیه در ایران به یک شورش تمام عیار بر علیه استبداد قاجار شد ، باعث بالارفتن قیمتها و دادن امتیازات به سرمایه داران اروپایی گردید . روحانیون پیشرو ، دکانداران ، پیشه وران ، آزادیخواهان و سوسیال دموکراتها خواستار "عدالتخانه" و مجلس و قانون و بالاخره مشروطه یعنی حکومتی بر اساس قانون اساسی شدند . مظفردین شاه که از بیماری سنگ کلیه و نفرس رنج میبرد در مرداد ماه ۱۲۸۵ شمسی با قانون اساسی موافقت کرده دو ماه بعد مجلس شورا تشکیل شد . در کشوری که هنوز نام فامیل وجود نداشت نمایندگان مردم بر اساس شغل و حرفه شان مشخص میشدند مثل خیاط و مسگر و ابریشمچی و پوستچی و غیره . مظفردین شاه در زمستان همان سال فوت کرده و پسرش محمد علی شاه با کلیه محدودیتهایی که بر امتیازات سلطنتی حائل شده بود مخالفت کرد . در تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی فرامانده بریگاد قزاق ولادیمیر پلاتونویچ لیاخوف مجلس را به توپ بست . در این زمان بسیاری از روحانیون از حرفهائی چون آزادی و برابری بیزار و نسبت به حکومت دموکراتیک مشکوک بودند . شیخ فضل الله نوری بعنوان با نفوذ ترین روحانی اندوران اعلام داشت که تا هنگامیکه امام دوازدهم یعنی صاحب الزمان که نواده پیامبر اسلام است ظهور نکرده تا عدالت را بر زمین جاری سازد یک حکومت استبدادی که قوانین اسلامی را اجرا میکند بهترین شکل حکومت است . احمد کسروی بعنوان مورخی ضد آخوند معتقد بود که انقلاب برای داشتن قانون اساسی در ایران زود رس بوده است . وی نوشت که توده های مردم نمیدانستند قانون اساسی چیست و صرفا بدنبال رهبران خود راه افتاده بودند . وی معتقد بود که در بدو جنبشهای مردمی باید به مردم آموزش داده میشد که دولت مردمی چیست و بتدریج آگاهی عمومی را بالا برد همانگونه که در غرب اتفاق افتاده بوده است . دیکتاتوری محمد علی شاه یک سال بیشتر دوام نیاورده و نیروهای مشروطه طلب متشکل از اقوام بختیاری و غیره مقاومت نیروهای سلطنتی را در هم شکسته و مجلس را ابقاء نمودند . شیخ فضل الله درخرداد ۱۲۷۷ شمسی بدار اوخته شد . نیروهای مشروطه خواه به دیار خود باز گشتند ، طلاب دینی هم یا به حوزه های علمیه خویش باز گشته و یا عمامه را با کلاه عوض کردند . در سال ۱۳۰۰ رضا خان قزاق قدرت را تسخیر و چهار سال بعد برای خود سیستم دیکتاتوری مدرنی را ایجاد کرد . برخورد خارجیان بر اساس ملیت هایشان متفاوت بود : خانمهای انگلیسی در جشن تاج گذاری رضا خان شرکت کرده و یونیفرمهای دربار را شبیه قصر کنزینگتن در لندن طراحی کردند ، یک پروفیسور آلمانی لغت قدیمی "پهلوی" را از اعماق کتابها بیرون کشید تا این سلسله تازه به دوران رسیده را آموزش دهد ، یک شرق گرا در اتحاد جماهیر شوروی وی را رضا خان بورژوا انقلابی ضد فئودال و ضد امریالیست نامید که جامعه را صنعتی کرده و کار را برای انقلاب کارگری مهیا خواهد کرد . رضا خان بلافاصله شناسنامه ، یونیفورم ، کارخانه ، بانک ملی ، دانشگاه ، شرکت بیمه و سربرگیری را عملی کرد . قروض ملی را صاف کرده و کارمندان دولتی را موظف ساختن با زنان خود در جامعه ظاهر شوند . رضاخان خصلت مشترک جامعه ایرانی را در هم شکست ، همدستان خود را یا به قتل رساند و یا آنها را بسوی انتحار راند ، و تمام آحاد جامعه را از زن و مرد به از خود بیگانه گی کشانید . در حالیکه مجبور به تبعیت از سیاستهای بازرگانی روسیه بود از کنترل انگلیسیها بر صنایع نفت جنوب منتفر بوده و بیشتر به حزب ناسیونال سوسیال آلمان علاقمند بود . وی توانست راه آهن جنوب به شمال کشور را با مالیات حاصله از قند و چای بپایان برساند . در سال ۱۳۲۰ شمسی که متفقین به راه آهن ایران احتیاج داشتند تا هواپیماها و کامیون های آمریکائی را به ارتش سرخ در مرزهای شمالی ایران برسانند انگلیس و روسیه وارد خاک ایران شده و رضا خان را به تبعید فرستادند . پس از وی پسرش محمدرضا جایش را گرفت و قبل از اینکه جای پایش سفت شود حکومت پارلمانی در ایران در حال گل دادن بود . زیر بال و پر ارتش سرخ در شمال ایران حزب توده که پوششی برای روسها بود قدرت گرفت . در سال ۱۳۳۲ مصدق شرکت نفت انگلیس را در میان وجد مردم ملی اعلام کرده چوب بدستان بازار و روحانیون ضد کمونیست که بوضوح از انگلیسها و آمریکانیها رشوه گرفته بودند کودتای سوم را به اجرا گذاردند . محمد رضا شاه که مجدداً به قدرت باز گردانیده شده بود مجلس را تعطیل ، مخالفین غیر مذهبی خود را سرکوب و در سال ۱۳۴۲ برای از بین بردن قدرت مذهبیون بعنوان یک نیروی سیاسی به تبعید خمینی اقدام ورزید . هنگامیکه در زمستان ۱۳۵۷ انقلاب از راه رسید همان شعارهای قانون اساسی مانند استقلال و حکومت قانون مجدداً تازه شد و با سوگواریهای شیعیان برای

شهادایشان در هم امیخت . مردم برای پنج شب میخکوب تلویزیون ها شده و به بحثهای خمینی در مورد شش کلمه اول قران گوش میکردند . دانشجویان رادیکال سفارتخانه آمریکا را تسخیر کرده و روزنامه حزب جمهوری اسلامی توسط میرحسین موسوی و به سردبیری وی شروع به برخورد با ترقی خواهان شدند . قانون اساسی جدید که توسط حزب جمهوری اسلامی تدوین شده بود دولت انتخابی ۱۲۸۵ شمسی را دوباره زنده کرد و دستگاه های انتصابی از قبیل مجلس خبرگان را طراحی کرد که بتواند هژمونی مذهبی را حفظ کند . قانون اساسی ایران با رفراندومی در پانیز ۱۳۵۸ در رأس ایران نایبی را گماشت تا بتواند تا قبل از ظهور صاحب الزمان به رتق و فتق امور بپردازد . این ساختار جدید حکومتی در ایران که کلیه امکانات را برای ایجاد برخورد و کشمکش در خود داشت با وجود سالها انتخابات ریاست جمهوری ، پارلمان و شهری برای سی سال دست نخورده باقی ماند تا همه چیز در دوازده خرداد ۱۳۸۸ شمسی بهم بریزد .

#### کودتای انتخاباتی

در ایران بعنوان یک کشور اسلامی نه فقط معجزات وجود دارند بلکه این معجزات رو به از دیداد هم هستند لذا مبینیم که به نتیجه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در ایران بعنوان یک معجزه نگاه میشود . علی خامنه ای در مقام جانشینی خمینی نتیجه آراء را اینطور توصیف کرد " لطف فوق العاده صاحب الزمان نسبت به مردم ایران و کل جمهوری اسلامی " . در مقابل آیت الله منتظری که در نزدیکی اصفهان بسر میبرد گفت " نتیجه انتخابات را هیچ عقل سالمی نمیپذیرد " . شرکت هشتاد و پنج درصد از رأی دهندگان در انتخابات یک چیز است اما اینکه بالا بودن در صد شرکت کنندگان در انتخابات بخاطر احمدی نژاد بوده است یک چیز دیگر است . در آذربایجان شرقی که بر حسب اتفاق زادگاه میر حسین موسوی هم هست آراء احمدی نژاد نسبت به چهار سال قبل ده برابر شده بوده است . در استانهای یزد و مازندران آراء به صندوق ریخته شده بیش از تعداد رأی دهنده گان در این مناطق بوده است و در چهار استان دیگر نود و پنج درصد رأی دهندگان در رأی گیری شرکت کرده اند . ایرانیان میتوانند با کارت ملی خود در هر کجا مثل یزد رأی دهند و با وجودیکه یزد شهر زیبایی است با جمعیت زرتشتی بزرگ امامسافرت بدان دیار وقت زیادی میطلبید . درحالیکه شمارش آراء انتخابات مجلس در سال ۱۳۳۲ شمسی ششماه طول کشید ، نتایج آراء این ریاست جمهوری در عرض یکساعت معلوم شد .

در دنیای سیاست چیزی که مهم است این است که مردم چه فکر میکنند . ملیونها ایرانی معتقدند که وزیر کشور صادق محصلی و رهبران مذهبی رأی آنان را دزدیده اند ، انگار که مردم ایران گاو و گوسفندان قرون وسطی میباشند و نه آن ملتی که برای اولین باردر سال ۱۲۸۵ شمسی دولت انتخابی را در آسیا مطرح کرده و درسال ۱۳۵۷ دیکتاتوری تا دندان مسلح شاه را پانین کشید و سطح سواد و آموزش دانشگاهی اش را در طول یک نسل به اعتلاء رساند . امروز با جامعه سال ۱۲۸۵ و یا ۱۳۵۷ روبرو نیستیم بلکه با مردمی تحصیل کرده ، شهرهای پر جمعیت و مطلع از تاریخش روبرو هستیم . مردم میدانند که دولت انتخابی در ایران یک قدرت است . مجلس بود که جلوی "لرد کوزن" را برای مصونیت شخصی در سال ۱۲۹۸ شمسی گرفت ، جلوی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۳۲۵ شمسی ایستاد ، مدیران انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس را بیرون کرد و لایحه طلاق یک طرفه را ترمیم کرد . دستکاری در انتخابات در ایران چیز تازه ای نیست . نهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ که شهردار قبلی تهران ، احمدی نژاد را برای اولین بار به قدرت رساند نیز با محاسبات ریاضی ایرانیان جور در نیامد . الان سنوال این است که چرا نظام بر خاسته از انقلاب در ایران مجبور است در سال ۱۳۸۸ دست به کودتا بزند و عواقب آن درادامه حیاط جمهوری اسلامی چیست .

#### نامزدهای انتخاباتی

از چهارصدوهفتاد و پنج زن و مردی که خود را نامزد ریاست جمهوری کردند همه بجز چهار نفر توسط شورای نگهبان حذف شدند . این چهار نفر عبارت بودند از احمدی نژاد که خود رئیس جمهور بود ، فرمانده قبلی سپاه پاسداران محسن رضانی ، یکی از روحانیون مسن که قبلا هم رئیس مجلس بوده است یعنی مهدی کروبی و یکی از نخست وزیران قبلی که در بازنشستگی بسر میبرد بنام میر حسین موسوی . از بین رقیبا فقط موسوی شانس بیشتری داشت . موسوی بعنوان فامیل نسبی آیت الله خامنه ای و مثل خمینی از اعقاب پیامبر اسلام است . وی یک مهندس آرشیتکت و طراح شهرسازی میباشد . وی بهمره زنش زهرا رهنورد از شاگردان فلسفه علی شریعتی بوده و پس از نابودی سران جمهوری





مالیاتها بپردازد و یا سوخت نیروهای موتوری ارتش را تامین نماید هیچ نشانه ای وجود نداشت . حتی اقتصادی فاقد مدیریت و کاملاً بی نظم مثل اقتصاد ایران در آمدی دارد که میتواند سپاه پاسداران ، ارتش ، پلیس ، بسیج ، صنایع دولتی ، مصدومین جنگ عراق ، کارمندان دولت ، موسسات مذهبی بزرگ مثل اوقاف و حوضه های علمیه ، سوخت و مواد غذایی یارانه ای را تامین کند و از آنجائیکه هر کس نفعی از آن عایدش میشود این چیزی میشود که میبینیم . مازاد مخارج نسبت به درآمد توسط تورم تامین میشود یعنی مالیاتی که دستمزد بگیران باید بدهند و هیچوقت نمیتواند از آن فرار کند . چنانچه سطح زندگی امروزه را با درآمد سرانه بسنجیم سطح زندگی نسبت به دوران پهلوی بالاتر نرفته است و نابرابری ثروت هم نسبت به آن دوران کمتر بچشم میخورد . تا وقتی که رقابت با خارجها را رژیم به بازار تجویز نمیکند و لباس پوشیدن آقایان و خانمها بشکل حجاب اجراء میشود رژیم میتواند روی بازار حساب کند . اینکه سر و بدنه سپاه از ارتش شاه وفادارتر است یا نه هنوز در خیابانها به آزمایش کشیده نشده اند . زمره های تبعید در هفته سوم خرداد شنیده میشد . در نماز جمعه دانشگاه تهران در ۲۹ خرداد خامنه ای اعلام کرد که شاید بتوان یک میلیون در آراء تقلب کرد اما نمیتوان یازده میلیون تقلب کرد . وی افزود که موضوع خاتمه یافته است و معترضین مجازات خواهند شد . در ۸ تیر شورای نگهبان انتخابات را درست خواند . در ۱۴ مرداد احمدی نژاد بعنوان رئیس جمهور قسم یاد کرد .

### بعد از شوک

پیامدها چه هستند؟ محمد رضا شاه میگفت کسانی که این مملکت را دوست ندارند میتوانند از ایران بروند بیرون . از سال ۱۳۵۸ تا امروز روش عمده سرکوب جمهوری اسلامی برای مقابله با شهروندان ناراضی به تبعید فرستادن آنها نبوده است . هر زمین لرزه ای که برای رژیم پیش آمده منجر به مهاجرتی بزرگ شده است . خانواده های سلطنت طلبان ، خانواده های نظامیان ، ساواکیها ، یهودیان و بهائیان ایران را در سال ۱۳۵۸ ترک کردند . سایر مترقیان و چپها پس از سرکوبهای ۱۳۶۱ از ایران رفتند . در دهه ۷۰ شمسی وقتی که قیمت هر بشکه نفت میرفت به ده دلار در بشکه برسد ، اقتصاد ایران راکد و ارزش ریال سقوط کرده بود لذا هزاران جوان ایرانی راهی خارج از کشور شده و در حوزه های نفتی باکو و معدن ذغال سنگ و آهن کربوی روگ شهری در جنوب اوکراین اقدام بکار کردند . طرفداران موسوی ممکن است موج چهارم مهاجرت ها را بخود اختصاص دهند .

چنین پاکسازیهایی از طریق تبعید دو فایده دارد . اول اینکه تصویری از وحدت میدهد یعنی همان چیزی که اسلام سیاسی دوست دارد آن را بعنوان یکی از اصول اسلام معرفی کند : همانگونه که خدا یکی است مردم هم یکی هستند و یگانه اند . دیگر اینکه خواستهای طبقه متوسط را محدود کرده ، مذهب و خصوصیات سنتی خرده بورژوازی کشور را حراست نموده است . یکی از تأثیرات جانبی این کار ایجاد ارتشی بیش از یک میلیون ایرانی تبعیدی در آمریکا ، کانادا ، بریتانیا ، آلمان و سوئد است که اکثریت آنان در حالی که در رفاه بسر میبرند دلشان هم برای ایران تنگ شده است . البته کمبود آنان با حضور پناهندگان افغانی و عراقی پر شده است . بهر حال از دست دادن اعصاب توسط رژیم ایران در خرداد ۱۳۸۸ به اعتبار این رژیم لطمه زد . علیرغم آنهمه ارگانهای غیر انتخابی که کنار مجلس نمایندگان و مقام ریاست جمهوری قرار دارند رژیم نتوانست بدون دست یازی به تقلب در انتخابات و قتل چند زن در خیابانها به خواست خود برسد . نظامی که زمانی خواب تحمیل یک دولت اسلامی در عراق را میدید ( یا حد اقل در حوزه نجف که خمینی در دوران تبعید خود در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی از آن نفرت داشت ) ناگهان توسط یک مهندس معماربازنشسته و یک جمعیت بی سلاح به لرزه در آمد . انقلابی که قول اجراء قانون در همه جهان را میداد و میگفت اورشلیم را به اسلام بازمیگرداند به تشیع در یک کشور تغییر جهت داده و خود را پشت دیواری بلند از عقاید و منشهای اجتماعی که مکرراً هم شکسته میشوند پنهان کرده است .

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی بعنوان یک فیلسوف و صوفی ساکن قم که احمدی نژاد و حلقه سیاسی وی بنام آبادگران به وی وابسته اند بدبینی را بحد شکست رسانده است . از نظر مصباح یزدی ایران همواره تحت حمله قرار دارد و این موضوع منحصر به صحنه نظامی نیست بلکه شامل حوزه اقتصاد هم میشود ، مثلاً یکبار وی گفت این جنگ یک توطئه بین المللی برای جلوگیری از پیشرفت اقتصادی و علمی جهان اسلام است . وی معتقد است که مزدوران و خائنین در منطقه تخم نفاق را بین مسلمانان در صحنه سیاسی میپراکنند . اما مهمترین صحنه جنگ از نظر ایشان در حوزه فرهنگی است یعنی جائیکه سالهای سال استعمارگران و قلدرها

انواع حقه ها و کلک ها را به اسلام زده اند و ما امروز نشانه های پیروزی آنان را در خانه ها و منازل خود میبینیم . در یک سخنرانی در ۲۸ مرداد در مشهد وی گفت کسانی که میخواستند انتخابات را باطل اعلام کنند منکر یکی از اصول پیروی از روحانیون میباشند . وی به قانون اساسی جمهوری اسلامی اشاره میکرد . به این ترتیب ایرانیان متوجه شدند که او حامی دولت بوده و باین شکل به دولت پوششی قانونی داد . با مروری به گذشته میبینیم که عدم تحمل یک دولت منتخب توسط رژیم پهلوی بود که بدنبال ناراضیها ها منجر به سقوط آنان شد . رضا خان همانگونه که با نزدیکان خود رفتار میکرد با نمایندگان مجلس هم بد رفتاری کرده و آنان را هم کتک میزد ، بهمین خاطر بعد از اشغال ایران توسط روسها و انگلیسیها در سال ۱۳۲۰ شمسی تبعید وی راه را برای یک دولت منتخب باز میکرد . با مرور زمان پسر رضاخان یعنی محمد رضا که از غالب یک جوان ترسووی دوران جنگ بیرون آمده و ادا پدرش را در میآورد در سال ۱۳۵۵ چیزی برایش نمانده بود بجز حزب رستخیزی بی آبرو غیر مردمی . با این حساب اکنون قابل تصورات است که چرا انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری نباید هیچ شور و شغلی بین مردم ایجاد کند . خامنه ای که در نماز جمعه ۲۹ خرداد درحال نگاه کردن به احمدی نژادی بود که مثل بچه مدرسه ای های موبد در صف اول نشسته بود حتماً با خود فکر میکرده : چگونه میتوانم در چهار سال آینده از دست این جوان خود را خلاص کنم ؟ انتخابات میتواند آدم را بجایی پرت کند که شیخ فضل الله نوری پرت شد .

از دوران صفویه به بعد همیشه تشیع بدنبال گرفتن دولت و حفظ قدرت سیاسی بوده است . با وجود تمام متونی که در قرون و اعصار در باره قانونگذاری مدون شده است هنوز شیعیان اجازه خطیر قانونگذاری را ایران به کسانی که دوره های سخت حوزه های علمیه را از سر میگذرانند واگذار میکنند . همین اختیار است که اجازه داده است شیعیان ایده های خوب متفکرین قرن نوزدهم اروپا مثل مشروطیت ، داشتن سازمانهای برادری و ایده های جهان سومی بودن موجود در دهه ۶۰ میلادی و امروزه اینترنت را وارد جامعه کنند . هنوز در هیچ کجای تاریخ اسلام یک نوآوری شبیه تئوری خمینی برای تسخیر و نگاهداشتن قدرت در جهان اسلام وجود ندارد . اگر به جلسات تدریس خمینی در نجف در سالهای ۱۳۵۰ شمسی دقت کنیم میبینیم که درسهایی که وی بنام دولت اسلامی میداد و بعنوان ولایت فقیه به آنها اشاره میکرد بحثهایی نبودند که از نظر تاریخ تفکر اسلام کلاسیک وزنی داشته باشند بلکه با اصرار و تاکید پیش میرفتند . اینطور بنظر میرسد که خمینی در سفرش به آسوی فلسفه خداشناسی ایرانی در دهه های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شمسی رمز و راز و علم صحبت کردن از زبان خدا را آموخته است . این تئوری های جالب هیچگاه در بیرون از مرزهای ایران بجز در جنوب عراق ، جنوب لبنان و هند هواداری نداشته است ، این افکار در نظر سنی ها مخالفت با خدا تعبیر میشود . وقتی که خمینی در سال ۱۳۴۲ شمسی توسط محمدرضا شاه تبعید شد و رانش به نجف در جوار مقبره امام علی ختم شد متوجه شد که از طرف سایر روحانیون عالی رتبه در آنجا مورد خوشامد قرار نگرفته است . بلند مرتبه ترین روحانی نجف آیت الله علی سیستانی که یک ایرانی است و از نسل پیغمبر یعنی سیدهم میباشد خودشخصی است که موافق قانون اساسی میباشد . یکی از نمونه کارهای وی این بود که در سال ۱۳۸۴ شمسی حکم کرد که شیعیان در رای گیری انتخابات مجلس عراق شرکت کنند و بدین ترتیب عراق را از یک جنگ داخلی نجات داد .

در ایران حتی اتحاد روحانیون طرفدار خمینی هم در هم شکسته است . هواداران قدرت بزرگ یا ساکت شده اند و یا بازنشسته . قهرمانان نهضت خمینی که تبعید و زندانهای رژیم پهلوی را تحمل کرده و گلوله ها را در محراب پذیرفته بودند متوجه شدند که جایشان را قدرت طلبان و حقه بازان پر کرده اند . منتظری که زمانی خمینی وی را " ثمره زندگی من نامید " در سال ۱۳۷۶ تا بحال در خانه اش در نجف آباد زندانی است . در سال ۱۳۸۱ آیت الله جلال الدین طاهری امام جمعه اصفهان گفت " وقتی که اهداف و قولهای روزهای اول انقلاب را بیاد میآورم ایمانم مثل علفی در مقابل باد بلرزه درمیآید . من افتاب عمرم را بر سر بام میبینم ، من آردهایم را بیخته و الکم را آویخته ام ، من از شرم خیس عرق شده ام " . در اوایل تیر ماه توسط بیانیه ای تقلب در انتخابات را محکوم کرد . لذا ایرانیان مذهبی که از جنگ وجدال و ساخت و پاختهای دولت اسلامی متفر بودند به منبه دادرسی قدرتمندی به نام مرجع دستاویز شدند . مثل انقلاب مشروطه ۱۸۴۸ میلادی فرانسه که بقول مارکس " آنچنان زیرکانه تدوین شده که نمیتوان آن را زیر گرفت " قانون اساسی جمهوری اسلامی هم مثل " آشیل فقط از یک نقطه میتواند آسیب ببیند" .

البته نه از پاشنه پا بلکه از سر. مسئولیت های ولی فقیه که در سال ۱۳۵۷ برای قهرمانی مثل خمینی ایجاد شد برای جانشینان وی بسیار بزرگ است. هاشمی رفسنجانی که بمثابة یک روحانی رهبر ساز کسی بود که در سال ۱۳۶۸ با اعمال نفوذ در شورای نگهبان باعث شد خامنه ای بعنوان جانشین خمینی انتخاب شود افکار دیگری در سر دارد. در نماز جمعه دانشگاه تهران در ۲۶ تیر ماه به انتخابات اشاره کرده و آن را خیانت به میراث خمینی نامید. وی گفت " شما امروز به کسی گوش میدید که تمام لحظات انقلاب را از شروع جنب و جوشها از شصت سال پیش تا امروز از سر گذرانیده است. من میدانم که امام چه میخواست و کاملاً به افکار وی آگاهم". چنانچه خامنه ای توسط شورای نگهبان که رفسنجانی ریاست آن را دارد از کار کنار گذاشته میشود تمام ساختار جمهوری اسلامی با این کار تکه تکه شده از هم میپاشید.

### راه برون رفت

ایدئولوژی های کمی هستند که توانسته اند بیش از یک نسل دوام بیاورند. جوانانی که اجازه یافتند در انتخابات ۲۲ خرداد شرکت کنند کاملاً در جریان دولت خاتمی نبوده اند چه برسد به مرگ خمینی، دفاع مقدس بر علیه عراق در سال ۱۳۵۹، یا سالهای انقلاب و ویسکی در زمان محمد رضا شاه. خاطره های آندوران در اذهان این جوانان بسیار مه آلود است. توضیحات بی پایان در باره خائنین و مزدوران و توطئه های بریتانیا زندگی را در خاطره آنها بصدا در نمی آورد. آنها هیچگاه تصور نمیکردند که رهانی از دست دخالتهای خارجی بمعنای دور افتادن از جریانات عمده در جهان و بیکاری در کشوری است که تشنه سرمایه گذاری و تشنه مغز متفکرین است. آنها از بازگشت سلطنت ترسی ندارند چون نمیدانند سیستم سلطنتی یعنی چه. آنها خواستار آزادی هستند آزادی نه بمعنای ولنگاری بلکه آزادی بمعنای چیزی که ما در غرب آن را حریم خصوصی مینامیم.

چیزی که حاصل این جوانان میشود منحرف شدن از مسیر اصلی است. هیوم فیلسوف انگلیسی در تاریخ طبیعی ادیان، محتوای ادیان را به احکام تغیر ناپذیر و خرافات تقسیم کرده است. خمینی که سالهای سال از جهان رو به پیشرفت امروزی غائب بوده نسبت به این موضوع بیطرف نبوده است. ایرانیانی که در دی ماه ۱۳۵۷ قسم میخوردند که صورت خمینی را در ماه دیده اند زیاد مورد حمایت قرار نگرفتند. احمدی نژاد خود یکی از حامیان خرافات است، همانطور که شاه عباس همیشه بهترین اسب هایش را زین کرده و منتظر ظهور امام غائب در اصطبل هایش نگاه میداشت. احمدی نژاد خود سرکرده گروهی است که در چمکاران منطقه ای نزدیک قم منتظر ظهور امام زمان از یک چاه آب هستند و این محلی است که میگویند یکبار امام زمان بمدت کوتاهی ظهور کرده و مجدداً نیز در این مکان ظهور خواهد کرد. چنانچه در بهیوه های اینچینی رژیم ایران ببیند که از پشت کوهی در سیستان یا استان فارس پیغمبر جدیدی ظهور کرده است فقط میتواند خودش را سرزنش کند. اگر رضا خان و خمینی خصوصیت مشترکی نداشتند حداقل در این مشخصه با هم مشترک بودند که: تا زمانی که من زنده ام هیچ پیامبری در ایران ظهور نخواهد کرد. مساله بعدی که جوانان را از مسیر اصلی به مسیر دیگری میرواند موضوع نیروی هسته ایست. در ایران اعتقاد بسیار شدیدی جاریست که میگوید دستیابی به نیروی هسته ای حکومت عمامه را در ایران ابدی خواهد کرد. البته میدانیم که توانایی های اتمی در آفریقای جنوبی و پاکستان جلوی افتادن رژیم نژادپرست یا تغیر دولتهای نظامی پاکستان را نگرفت. غنی سازی اورانیوم برای دستیابی به انفجار اتمی در ایران در حال پیشرفت است. چه بهتر که این مسائل کشورهای اروپایی را نگران کرده و یا خطر حمله اسرائیل به ایران را تشدید کند، زیرا این تهدیدها وحدت مردم را بیشتر کرده و برای مدت بیشتری طول دامان خاتمهها تا غوزک پا باقی خواهد ماند. چنانچه آینده جوانان آبستن درگیری با غرب، با مسیحیان، با ارزشهای اجتماعی و با حوزه های علمیه است پس تعجبی نیست که اینهمه ایرانیان در راهپیمایی ماه خرداد از انقلاب تا آزادی شرکت جستند؟ آنها در این راهپیمایی شرکت کردند تا احمدی نژاد را که همانند لونی بناپارت در پاراگراف آخر هیجدهم برومر آمده است ببینند:

" همچون برآیند خواستههای متناقض شرائط اش، باید با کارهای متحیر کننده اش همواره چشمان مردم را به خود مشغول سازد مثل کوتاهای کوچک هر روزه اش. باین ترتیب او تمام اقتصاد بورژوازی را به بی نظمی کشانده، در هر چیز انقلاب که نباید دخالت کند دخالت کرده، هاله تقدس را از روی سرمشاین دولتی برداشته و آن را مسخره و تهوع آمیز جلوه میدهد." مقاله فوق از مجله نیو لفت ریویو شماره ۵۹، سپتامبر-اکتبر ۲۰۰۹ گرفته شده است.

### مصاحبه ی صفانی با شهاب شکوهی!

#### پای صحبت دگراندیشان؛ گفتگو با شهاب شکوهی

با توجه به رویدادهای اخیر ایران و جنبش سبز با تمام دگرگونی هایش که نه تنها ما بلکه افکار عمومی جهان، شاهد آن هستیم، پای صحبت آقای شهاب شکوهی می نشینیم و نظریه های ایشان را با شما در میان می گذاریم.

#### پای صحبت شهاب شکوهی

**صفانی** - به نظر شما آیا خواسته های این جنبش گسترش می یابد یا نه؟ آیا این خواسته ها تغیریافتنی است یا نه؟ با توجه به مانورهایی که کربوبی تا کنون از خود نشان داده و در مقابل موسوی تا حدودی سکوت پیشه کرده و در تدارک " راه سبز امید" است؛ این حرکت های سیاسی را نسبت به خواسته های مردم ایران چگونه ارزیابی می کنید؟

**شهاب شکوهی** - اگر قرار باشد که مشخصاً به سوالات شما پاسخ دهم و به حاشیه نروم، جواب این خواهد بود که به همان علت که جنبش مردمی ایران وارد مبارزه برای احقاق حقوق از دست رفته اش شده و طبیعتاً به آن دست پیدا نکرده، به همان علت هنوز راه درازی در پیش هست تا احقاق آن کامل شود. (از جمله خواسته های مورد نظر می تواند: آزادی، برابری، تامین اجتماعی و دهها نیاز دیگر باشد) از این رو طبیعی است که در این راه دراز همواره افت و خیزها و کشمکش های زیادی داشته ایم و خواهیم داشت با این توصیف اگر امروز فضا نسبتاً آرام شود دلیلی بر کوتاه آمدن مردن نیست و در واقع باید منتظر خیزشی سهمگین ترو جدی تر از پس آن باشیم. تجربه چند سال اخیر نشان داد که مردم بنا به شرایط خودشان میدان مبارزه را تعیین می کنند و هر جا که لازم باشد عقب خواهند کشید. پس امروز ممکن است نیازهای اولیه مردم (یا بهتر بگویم بهانه برای اعتراض) توسط موسوی ها یا کربوبی ها پاسخ داده شود و فردا کسان دیگر، اما نباید فراموش کرد که در نبود احزاب مترقی و مردمی همیشه این خطر هست که انرژی جامعه در یک دوره به هدر رود و تاریخاً آنها را به عقب براند از این رو نقش نیروهای روشن جامعه بسیار حساس ترو جدی تر از گذشته است. واقعیت این است که موسوی و کربوبی خواسته یا ناخواسته بر روی موجی پرتاب شده اند که در صورت شنا نکردن غرق خواهند شد و در صورت ادامه هم توانایی لازم برای سوارماندن بر این موج که روز بروز سهمگین تر خواهد شد را ندارند ضمناً من معتقدم تا وقتی شخصی یا گروهی به نفع مردم قدم یا قلم میزند نباید جلوش را گرفت ولی طبیعی است که این اشخاص یا گروهها به خاطر سابقه شان همواره زیر زره بین و در معرض لگد از طرف مردم هستند.

**صفانی** - جنبش مدنی مردم ایران به ویژه پس از انتخابات دور دهم ریاست جمهوری، تقریباً همه ی طبقات مختلف را نمایندگی می کند، همینک این خیزش های گسترده ی اجتماعی، به دستور رهبران جمهوری اسلامی توسط نیروهای سرکوبگر رژیم، خونین گشته است. وضعیت و جایگاه این جنبش را چگونه ارزیابی می کنید؟

**شهاب شکوهی** - با وجودی که نزدیک به سه میلیون مردم معترض به بخش اصلی حکومت، به خیابانها ریختند و شجاعانه مبارزه کردند و تلفات دلخراشی هم دادند اما این جنبش الزاماً همه ی طبقات اجتماعی را بویژه در ماه های اخیر نتوانسته در خود جای دهد. اگر چه انسانهای بسیاری بصورت فردی و بخشاً زیر پرچم سبز در اعتراضات شرکت کردند. اما می دانیم که لازمه از پا درآمدن چنین رژیمهایی، اعتراضات فلج کننده قشرهای موثر و سازماندهی شده ای است که بتواند نه تنها برای مقابله با هر تاکتیک حکومتی جوابی داشته باشند بلکه فراتر بتوانند جای گزین هایی را هم ارائه دهند. از این رو مسلماً مثل ۳۰ سال گذشته که همواره جمهوری اسلامی مردم زحمت کش را سرکوب کرده نیست بخصوص اینکه در حال حاضر جنبش دارای رهبران نیمبندی است که می تواند چند صیاحی اعتراضات مردم را هدایت کند. اما تا رسیدن به مرحله ای که مردم بر خود حکومت کنند راه درازی در پیش داریم.

**صفانی** - سرانجام اعتراض گری مردم و این نوع رویارویی با حکومت، به نفع چه کس و یا چه کسانی رقم خواهد خورد و چشم انداز دموکراسی و آزادی بیان در ایران را چگونه نتیجه گیری می کنید؟

**شهاب شکوهی** - در مورد سوال سوم بنظر یک نوع غیب گوئی می باشد اگر بگویم که حتماً پیروز می شوند یا شکست می خورند. اما می توانیم بگویم که بدون تردید مردم بدنبال خواسته هایشان از پای در نخواهند آمد چرا که حداقل تاریخ جنبشهای مردمی همین گونه رقم خورده و از آنجا که تجربه سی ساله مردم ایران آنها را با حکومتی تقریباً استثنایی بسیار سنگین و کم نظیر بوده من بسیار امیدوارم که در زمانی نه چندان

دور مردم به بخش جدی از خواست هایشان دست پیدا کنند که از جمله آزادی بیان، دموکراسی نسبی و... غیره می باشد.

**صفانی -** تصور نمی‌کنید که در این شرایط حساس، یک تشکل و یا شورای رهبری مؤثر از طیف‌های مختلف جامعه که بتواند جنبش را هدایت کند لازم است؟ به نظر شما مکانیسم متحقق شدن آن چیست؟

**شهاب شکوهی -** من فکر می‌کنم که کلیدی‌ترین سوال همین است، چرا که آنچه تا به حال این حکومت بر سر مردم آورده و همچنان می‌تواند ادامه بدهد علتش نبودن تشکلهای مردمی با دوام و بویژه رهبریت. اما رهبری از کجا می‌آید! من معتقدم که در صورت ادامه داشتن اعتراضات و بخصوص کشیده شدن پای دیگر گروه‌های صنفی سیاسی مانند کارگران، زنان (با خواسته‌های خاص خودشان)، ملیت‌ها، و دیگر گروه‌های سیاسی اجتماعی، به‌مرور رهبران این گروه‌ها از میانشان تولید خواهد شد و از آنجا که این رهبران از دل مردم بیرون آمده و دارای تجربه غنی از اندوخته‌های داخل، خارج و گذشته هستند امید به آینده ای آزاد و روشن را می‌توان داشت. البته که نقش احزاب و گروه‌ها و همه روشنفکران در تاباندن روشنایی در آذهان مردم مؤثر است و اگر همین گروه‌ها و افراد می‌توانستند حول خواسته‌های حداقلی مردم پلتفرمی مشترک داشته باشند و در نیازهای مردم کمک و همراهی بکنند قدر مسلم کار سریعتر به جلو می‌رفت.

**صفانی -** با اشاره به طیف گسترده‌ی دیدگاه‌های مختلف، اپوزیسیون تا به امروز موفق به تشکیل آلترناتیو نیرومند و اثرگذار نشده است، آیا در شرایط فعلی نسبت به توانایی و پتانسیل موجود اپوزیسیون، قضایی برای سامان‌یابی یک آلترناتیو نیرومند، پیرامون یک پلتفرم مشترک وجود دارد؟

**شهاب شکوهی -** جواب دادن به این سوال احتیاج به یک تحلیل طول دراز دارد و می‌دانیم سالهاست این انتظار وجود دارد که گروه‌ها و تشکیلاتها بتوانند کاری بکنند ولی به علت‌های متعددی این کار نشده اما مایع دلگرمی اینستکه این روزها ارتباطات داخل و خارج بسیار وسیع شده و واقعی‌تر از گذشته میباشد این امید هست که هم فکری مشترک داخل و خارج سبب بوجود آمدن تشکلهای دموکراتیکی شود که حداقل آلترناتیوی برای ادامه مبارزه با فاشیسم حاکم بوجود آید و در واقع زمینه نفس کشیدن مردم و فرصت پیدا کردن راه‌حلهایی برای آینده بشود.

**صفانی -** هشت سال مدیریت اجرایی کشور در اختیار اصلاح‌طلبان به ریاست آقای خاتمی بود؛ هم‌اینک اما، اصول‌گرایان در رأس نهادهای قانون‌گذاری، قضایی و دولت قرار گرفته‌اند و با منطق زور و سرکوب عریان نقطه نظر هایشان را در جای جای مناسبات اجتماعی، اعمال می‌کنند. آیا به طور کلی اصلاح‌طلبان، توان به چالش کشیدن اصول‌گرایان را دارند؟ چنانچه امکان دارد به چرایی و چگونگی تفاوت شیوه‌های آنها نیز بپردازید.

**شهاب شکوهی -** از نظر من اصلاح طلبی امتحانش را داد و رفوزه شد البته علت رفوزه شدنشان فقط اصلاح طلبان نبودند بلکه سوالات سختی بود که آنها با درک اصلاح طلبی قادر به پاسخ گوی به آن نبودند موضوع دیکتاتوری لجام گسیخته ای است که با پوشش مذهب مثل اختاپوس بر پهنه‌ی ایران و حتی فراتر پنجه انداخته و طبیعی است که این اختاپوس را با سلام و صلوات نمی‌شود راضی کرد! از اینرو اگر چه این روزها رهبری اعتراضات مردم در دست اصلاح طلبان است ولی به سرانجام رسیدن این دعوا خیلی فراتر از چهار چوب فکری اصلاح طلبان می‌باشد و بدون تردید اصلاح طلبان قادر نخواهند بود در ادامه این اعتراضات دوام بیاورند ضمن اینکه خواسته آنان هم با جناح دیگر حکومت فاصله دارد. احمدی نژاد به نظرات منتظری : به نظر من خیلی محترمانه هم در جواب موسوی و هم در بیانیه‌های دیگرش اشاره به وضعی می‌کند که خیلی فراتر از آنست که مد نظر کربوبی و یا موسوی باشد. من با تمام وجود خوشحال می‌شوم اگر مردم ما بدون خونریزی و دردمند می‌توانستند به خواسته هایشان برسند ولی آیا با تجربه ۳۰ ساله ما چنین چیزی ممکن است من که چشمم آب نمی‌خورد.

**صفانی -** چه راهکاری را برای تداوم و رشدیابندگی این خیزش اجتماعی پیشنهاد می‌کنید؟ سه ماه از خیزش گسترده‌ی مردم ایران و اعتراض به تقلب انتخاباتی گذشت، زنان و مردان آزاده‌ی ایران به ویژه جوانان روزهای پر التهاب رویارویی با حکومت استبدادی را پشت سر گذاشتند؛ اما مردم از همدیگر می‌پرسند که چه خواهد شد؟ نظام جمهوری اسلامی با سرکوب وحشیانه این جنبش اجتماعی را نیز همچون سی سال گذشته به خون کشید و احمدی نژاد را با تقلب بر مسند قدرت تکیه داد و بر مردم تحمیل کرد. ارزیابی شما از فرآیند این خیزش گسترده در این برهه

از زمان چیست و واکنش‌های مردمی ایران پس از این تجربه چه خواهد شد؟

**شهاب شکوهی -** راهکارهایی که بعنوان نسخه باشد وجود ندارد اما میشود حدس زد که اگر مردم حداقل فعلاً وارد فاز درگیری مستقیم نشوند (منظور نظامیگریست) بهتر است، چرا که خواسته حریف دقیقاً رو در رو نیست و اگر مردم بتوانند کمیته‌های محلی و کاری خود را تشکیل بدهند و مبارزه اشان را با رژیم، از طریق اعتراضات فرسایشی، اعتصابات، تحریم‌ها (کلاس و غیره) و دیگر روشهای فلج‌کننده قرار بدهند در واقع ضمن اینکه کمترین آسیب را خواهند دید این فرصت را پیدا خواهند کرد که تشکل‌های خود را بوجود بیاورند و رو در روی رژیم قد علم کنند. تجربه انقلاب ۵۷ به ما آموخت که وقتی پای نیروهای مهمی مثل کارگران و دیگر زحمت کشان متشکل به میان بیاید دیگر هیچ قدرتی قادر به کنترل یا سرکوب مردم نخواهد بود. ما در ۳ ماه اخیر آشکارا دیدیم که جمهوری اسلامی نشان داد که با آخرین حربه‌ها و شدیدترین شیوه‌های ممکن در سرکوب مردم شرکت کرد و این پیام را به روشنی به همه اعلام کرد که آخر خط است و موضوع دیگر اسلام و خدا و پیغمبر نیست بلکه دعوا بر سر قدرت است اگر خدا هم در امر ولایت قدرت دخالت کند سرنوشتی بهتر از هم مسلمان قبلی حکومت و متروکان فعلی نخواهد داشت. البته اگر شانس بیاورند و کشته نشود! اما همین پیام آشکارا عصبی بودن رژیم را هم نشان داد و در واقع نشان داد که بیشترین حربه‌هایی که می‌توانستند بکار ببرند را هم بکار بردند و بر ملا هم شدند، پس روشن است که در مقابل گاو دیوانه نمی‌شود با سینه سپر مقابله کرد. ضمن اینکه گاهی نشان دادن سینه سپر بر گاو وحشی او را بیشتر به خشم و گجی میاورد و فرصت را برای ضربه زدن فراهم می‌کند.

**صفانی -** شعارهایی که در حمایت و تأیید جنبش مردمی شکل گرفته، به قدری گسترده و مختلف است که نیازی به توضیح دوباره آن نیست؛ به نظر شما چگونه می‌توان این تضاد را در موقعیت کنونی حل کرد؟ آیا فکر نمی‌کنید که این تضاد، بستر تضادهای بعدی را در تشکل‌ها فراهم کند؟ و اگر چنین است، آیا این تضاد می‌تواند به جنبش‌های اجتماعی در ایران ضربه بزند؟ چه راهکارهایی را شما پیش رو دارید؟

**شهاب شکوهی -** در مورد تنوع شعارها من فکر میکنم امری است طبیعی چرا که در جامعه ای مثل ایران و بخصوص سرکوبی که در این ۳۰ ساله الی بیشتر بر مردمانمان و بویژه اقلیتهای قومی رفته آنقدر خون در دلها شده که در صورت بوجود آمدن شرایطی مناسب موجی از خواستها بر پا خواهد شد و تا مدتها همه چیز را تحت تاثیر خودش قرار خواهد داد. برای نمونه ما برای توافق بر سر سرنگونی رژیمی که بدون تردید همه متفق القول هستیم چرا روشهای مختلفی را پیشنهاد می‌کنیم و در صورت کمی بیشتر مثلاً اولین شعار ممکن است کلمه آزادی باشد، ما می‌دانیم که همین کلمه ساده آزادی چقدر برای ما آب و رو می‌دارد. پس این تناقضات و تنوع شعارها بدور از واقعیات نیست ضمن اینکه قدرتهای بزرگ هم شدیداً برای اهداف خودشان و شعارهای مطوف به منافعشان خودشان سرمایه گذاری کرده و ساکت نمیشینند. اما تجربه تلخ مردم از چپاول جامعه و ملت توسط زورمداران آن چیزی است که به ما کمک می‌کند تا بتوانیم شعار درست را انتخاب کنیم و این چیز کوچکی نیست. نکته حایز اهمیت این است که ما ضمن اینکه با جامعه مان باید ارتباط نزدیکی داشته باشیم و با خواسته‌ها و شعارهای آنها بطور واقعی سرو کار داشته باشیم اما نباید هشیاریمان تحت تاثیر احساساتمان قرار بگیرد و از شعارهای انحرافی که در جهت منافع مردم نیست قائل شویم.

**صفانی -** محدود کردن حلقه‌ی کربوبی به ویژه نمایش فیلم کهریزک، بیانیه‌ی یازدهم موسوی و واکنش‌های روز قدس در این موقعیت حساس کنونی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**شهاب شکوهی -** از نظر من تمامی موارد بالا در یک چیر خلاصه میشود. مردم معترض به خیابانها ریخته اند و بدنیاال خواسته هایشان هستند و تا رسیدن به این خواسته‌ها ممکن است دهها موسوی، کربوبی، منتظری، صانعی و... را وسیله قرار دهند و یا دور بزنند. قدر مسلم در میان مردم همین آقایان طرفدارانی دارند ولی آنچه تعیین کننده است خواسته‌های رو بجلو مردم است که فراتر از توان این جماعت می‌باشد و این روشن است که نقش خاص هر کدام از این افراد یا افراد دیگر در مقطعه تاریخی می‌تواند کمک کننده باشد ولی تا رسیدن به حاکمیت مردم کامل نخواهد بود. مثلاً اعتراض موسوی به نتیجه انتخابات و دنبال کردن آن تا این جای کار یا افشاکری کربوبی جزء مواردی هستند که برای مردم قابل اهمیت است تا جایی که مردم با همین بهانه‌ها و پشت گرمی‌ها حاضر می‌شوند به خیابان بریزند و مبارزه کنند. مثالی دیگر سال ۷۶ است که خاتمی به ریاست جمهوری انتخاب شد. آیا نقش خاتمی را باید فقط در بازی قدرت دیدا یا می‌توانیم به

فرصت هایی که برای مردم بوجود آمده هم فکر کنیم. قدر مسلم خاتمی ها محصول فشار جامعه بر قدرت حاکم بود (با حساب آمار تعداد کسانی که خاتمی را قبل از انتخابات می شناختند ۵ میلیون بودند ولی در انتخابات ۲۰ میلیون شرکت کردند!). حتی آشکارا خاتمی برای ادامه اعتراضات نمی کشید ولی چون مردم نیاز داشتند که کسانی را جلو بیاورند همواره او را حول می دادند. پس روشن است که مردم بنا به شناخت خود و نیازهایشان ممکن است امروز رنگ سبز را علم کنند و زیر آن سینه بزنند و فردا رنگ سرخ . ممکن است امروز در روز قدس یا نماز جمعه شرکت کنند و شعار خودشان را بدهند و فردا میدان آزادی را به رنگ سیاه یا سرخ تبدیل کنند. مثلاً روز قدس اعلا رغم تهدید بسیار شدید سپاه و ترساندن مردم از تجاوزات و قتل های ددمنشته ، باز هم مردم به خیابان ها ریختند و در واقع نقطه عطفی را پای ریزی کردند که در ۳۰ ساله گذشته سابقه نداشت. از این رو بسیار مشخص است که این رژیم دیگر نمی تواند به حکومتش مثل قبل ادامه دهد.

**صفائی** - با اشاره به اینکه بحث عبور از موسوی مطرح شده و از سوی دیگر بخشی از جنبش زنان در پی هویت مستقل خود، جایگاه بسیار والایی را در درون این جنبش جستجو می کند؛ نگاه شما نسبت به واقعیت های موجود و حقیقت دست یافتنی چیست؟

**شهاب شکوهی** - فکر می کنم در بالا تا حدودی به بخش اول سوال پرداخته شد با این حال توضیح کوتاهی می دهم و نتیجه گیری خواهم کرد. به نظر من وضعیت زنان در ایران دو مسئله است . اول زن بودن در سیستمی که زن را انسانی کامل نمی داند ، دوم موقعیت اجتماعی زنان است که در کجای جامعه ایستاده اند. نکته اول اینکه این نابرابری حقوقی زنان با مردان امری کاملاً ریشه دار است و متأسفانه حتی در میان زنان هم این نابرابری حقوقی جا افتاده و بنظر کار زیربنایی جدی می خواهد تا این معضل اجتماعی حل شود. از این رو وقتی می بینیم زنان جامعه ما در عرصه های مختلف چقدر موفق شده و پیشرفت کرده اند بسیار افتخار انگیز است که این موفقیت در جامعه زن ستیزی مثل ایران کنونی اتفاق افتاده و جای امیدواری است که در شرایطی مناسب تر خیلی سریع می توانیم شاهد انسانی باشیم که اسمش زن یا مرد است و بدون تردید تا رسیدن آن مقطع پدیده ای به اسم دموکراسی کامل نخواهد بود. نکته دوم جایگاه اجتماعی زنان است که در این مورد متأسفانه پیشرفت قابل ملاحظه ای به چشم نمی آید من به علت هایش نمی پردازم که مثلاً هفتاد من است اما نمونه های آن در جامعه ما و در دنیا فراوان است . زنان در دنیا چند درصد سمت های حکومتی دارند؟! زنان ایرانی چند درصد در اتحادیه ها، صنف ها، و مراکز فعال اقتصادی نقش فعال دارند .... این نشان می دهد که زنان در چند جهت باید مبارزه کنند ۱- فرهنگ ضد زن (جمهوری اسلامی و سرمایه داران) ۲- فرهنگ نابرابری طلبانه اجتماعی بین زن و مرد و سر آخر و متعاقب آن نابرابری های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و همچنین فرهنگی تبعیض آمیز که بطور ویژه به زنان اعمال می شود . طبیعی است که اگر مردان در این راه پر دشوار دوش به دوش زنان مبارزه نکنند نه تنها کار به درازا خواهد کشید بلکه جامعه ای سالم نخواهیم داشت. نتیجه آخر. من مثل همه فکر میکنم بعد از حدود ۳۰ سال درد و رنج و بدختی همه ایرانیان که برای نان و آزادی دچار چه بلائی خانمان سوزی شدیم وجه جانهای شیرینی را از دست دادیم امروز باید با تمام وجود در خدمت مردم به جان رسیده و در جهت کمک به اهداف انسانیشان تلاش کنیم که صبح آزادی مردم در حال دمیدن است.

**صفائی** - با سپاس از شما آقای شکوهی عزیز اکتبر ۲۰۰۹

## جوایز جنگ و صلح

هوارد زین - ترجمه آزاده ارفع

وقتی شنیدم جایزه صلح نوبل به باراک اوباما داده شده یکه خوردم. هنگامی که می بینی به رئیس جمهوری که دارد دو تا جنگ را هدایت می کند جایزه صلح نوبل می دهند دچار شوک واقعی می شوی. شوک من ادامه داشت تا یادم آمد که به "وودرو ویلسون" (۱) ، " تنودور روزولت" (۲) و "هنری کیسینجر" (۳) نیز جایزه صلح نوبل داده شده است. کمیته صلح نوبل به ارزیابی های سطحی که در لفافه حرافگی و زُست های توخالی می پوشاند و به بی اعتنائی به نقض خشن صلح جهانی، معروفیت دارد.

بله ، ویلسون اعتبارش را از "جامعه ملل" (۴) می گرفت سازمان بی خاصیتی که برای جلوگیری از جنگ کاری انجام نداد. او سواحل مکزیک را بمباران کرد . چندین لشکر به هائیتی و جمهوری دومینیکن فرستاد تا آنها را به اشغال خود درآورد و آمریکا را وارد مسلخ اروپا در جنگ جهانی اول کرد که بی شک در راس فهرست احمقانه ترین و در عین حال مرگ آورترین جنگها قرار داشت.

درست است که تنودور روزولت صلح بین روسیه و ژاپن را میانجی گری کرد. اما او عاشق جنگ بود. او کسی بود که در تسخیر کوبا شرکت کرده اما وانمود کرد که کوبا را از سلطه اسپانیا رها می کند در حالی که زنجیر اسارت آمریکا را بر این جزیره کوچک آویخت. او به عنوان رئیس جمهور جنگ خونینی را رهبری کرد تا فیلیپینی ها را تحت انقیاد درآورد. او حتی ژنرال های آمریکایی را که همان موقع ۶۰۰ روستایی نگونبخت فیلیپینی را قتلعام کرده بودند، مورد تقدیر قرار داد. کمیته (صلح نوبل) نه به مارک تواین (۵) ، کسی که روزولت را مورد ملامت قرار داده و از جنگ انتقاد کرده بود جایزه صلح داد و نه به ویلیام جیمز (۶) رهبر اتحاد ضد امپریالیستی .

کمیته مناسب دید که به هنری کیسینجر جایزه صلح نوبل را اعطا کند برای این که او توافقنامه خاتمه جنگ با ویتنام را امضاء کرد؛ جنگی که خود از معماران آن بود. کیسینجر کسی است که چاپلوسانه باسیاست گسترش جنگ نیکسون همراهی کرده و مناطق روستایی ویتنام، لانوس و کامبوج را بمباران کرد. آری، کیسینجر کسی است که به طور خیلی دقیق مصداق واقعی تعریف جنایتکار جنگی است. با این وصف جایزه صلح به او داده شد.

جایزه صلح نوبل نه بر پایه وعده درباره برقراری صلح - مانند مورد اوباما که با فصاحت کامل وعده می دهد- بلکه باید بر پایه اقدامات واقعی برای پایان دادن به جنگ اعطا شود و این در حالی است که اوباما به عملیات نظامی مهلک و غیر انسانی در عراق، افغانستان و پاکستان را ادامه می دهد.

کمیته صلح نوبل باید استعفا داده و تمامی بودجه عظیم آن در اختیار سازمان صلحی قرار داده شود که مرعوب هنرپیشگان عالم سیاست و سخن پردازی های پرزرق و برق آنها نشده واز تاریخ نیز سرشته ای داشته باشد. Howard Zinn

هوارد زین نویسنده و مورخ سرشناس مارکسیست و نویسنده کتابهایی است مانند " تاریخ مردم آمریکا" ، " صداهای تاریخ مردم" ، (با آنتونی آرنوو) ، و " قدرتی که حکومتها قادر به سرکوب آن خواهند بود". مقاله کوتاه بالا از هوارد زین در ارتباط با اعطای جایزه صلح نوبل به اوباما در نشریه گاردین منتشر شده است.

1. Woodrow Wilson

۲۸ امین رئیس جمهور آمریکا از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱. او عضو حزب دمکرات بود و آمریکا را وارد جنگ جهانی اول کرد. از طرفداران سرسخت نظام جدانی نژادی در آمریکا بود.

2. Theodore Roosevelt

۲۶ امین رئیس جمهور آمریکا از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ . او جمهوری خواه و معاون ویلیام مک کنلی ۲۵ امین رئیس جمهور جمهوریخواه آمریکا بود که پس از ترور وی در سن ۴۲ سالگی به عنوان جوان ترین رئیس جمهور آمریکا به این مقام رسید.

3. Henry Kissinger

در میان سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ "مسئول شورای امنیت ملی" و از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ وزیر خارجه آمریکا در دوره نیکسون و پس از او جerald فورد بود. او یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی جمهوری خواهان بود.

4. League of Nations

جامعه ملل. سازمان میان دولتی در فاصله جنگ جهانی اول و دوم که پس از پیمان ورسای (۱۹۲۰-۱۹۱۹) ایجاد شده و در اوج خود ۵۸ کشور در آن عضو بودند.

5. Mark Twain

از معروف ترین نویسندگان آمریکا (۱۹۱۰-۱۸۳۵). او نماینده برجسته مکتب رئالیسم ادبی آمریکا، منتقد بی عدالتی و نژادپرستی و از مخالفین سرسخت جنگ و تنودور روزولت بود. ارنست همینگوی در باره او گفت که همه ادبیات آمریکا با یک کتاب مارک تواین به نام " هاگلبری فین" شروع شده است. مارک تواین داستانی به نام " پرستنده جنگ" علیه تنودور روزولت نوشت که پس از مرگ به چاپ رسید.

6. William James

اولین فیلسوف و روانشناس معروف آمریکایی (۱۹۱۰-۱۸۲۴). او یکی از سرشناس ترین چهره های ضدامپریالیست در دوره خود بود و جنگ طلبی تنودور روزولت را بشدت مورد انتقاد قرار می داد. همراه تعدادی از چهره های شناس دیگر در سال ۱۸۹۸ "اتحادیه ضدامپریالیستی" را بنیان نهاده و کارزارهای وسیعی برای آموزش مردم آمریکا علیه فجایع جنگ فیلیپین و شرارت های امپریالیسم سازمان داد. ۲۸ مهر ۱۳۸۸